

بهره افغانستان در انتقال و تخلیق افکار و آثار فرهنگی در دوره اسلامی^۱

علامه عبدالحی حبیبی

افغانستان در قرن هفتم مقارن اسلام:

سر زمین افغانستان که در نقطه تقاطع مدنیت های شرقی و غربی آسیا افتاده همواره محل تخلیق و حل و مزج و افکار و ادیان و فرهنگها بوده و حکومتهای داخلی و مدنیت های درخشان در آن نشو و نما یافته است، در اوایل قرن هفتم میلادی که دین اسلام در مکه ظهور میکرد (۶۱۰ م) مملکت افغانستان در تحت نفوذ دو سیاست و دو دین شرقی و غربی افتاده بود، سمت غربی کشور که عبارت از سجستان و هرات و توابع آن تا وادی هلمند باشد، در تحت نفوذ سیاسی و ادبی و دینی ساسانیان پارس بود، که دیانت زردستی را ازینجا گرفته بودند، و زبان ایشان هم پهلوی بود.

اما سمت مشرقی و مرکزی وادی دریای کابل بنام گندهارا و کابلستان تا حواشی هندوکش و زابلستان تا کرانههای ارغنداب دیانت بودائی و برهمنی داشت، و پادشاهان داخلی مانند کابلشاهان و رتبیلان و لویکان (لاویک) و غیره در وادیها و درهای این حصه مملکت تا کرانههای اباسین (اندوس)، که سرحد طبیعی شرقی کشور است) حکم میراندند.

در سال (۶۳۰ م) هنگامیکه زائر چینی هیون تسنگ و بعد از او در حدود (۷۶۰ م) وو کونگ Wou Kong به سر زمین های شرقی کشور ما آمدند، ولایت گندهارا و لمپاکا (لغمان) و نگرهارا (نگرهار) را در تحت اقتدار کابلشاهان یافتند؛ که کشتریان

۱. آریانا شماره ۱ سال بیستم، ص ۲۵-۳۵، ۱۳۴۰ ش.

آریایی بودند، و مرکز سلطنت شان کاپیسا (بگرام کنونی شمال کابل) بود، و علاوه بر آن در دره‌های کوهسار افغانستان برخی از شهزادگان محلی نیز در طول قرن هفتم اقتدار داشتند که بقایای کوشانو یفتلی و دیگر حکمرانان محلی شمرده می‌شدند، مثلاً ماهوی مرو، راذویه سرخس، شیر بامیان، شار یا براز بنده غرجستان (بین سرپل و بادغیس) فیروز سیستان، گوزگان خودای (سرپل و میمنه) و رازان پوشنگ و هرات، نیزک خان بادغیس، یبغو ظخارستان، (قطغن کنونی) جهان پهلوان سور و غور، لویک (لاویک گردیز و غزنی)، داوران شاه (زمین داور) کشمیران شاه (کشمیر) قفص شاه یا کوچان شاه (بلوچستان کنونی).^۱

ازین سلسله شاهان داخلی افغانستان یکی کابل شاهان اند، که در نصف اول قرن هفتم کلر Kallar مشهور به للیه از رتبه وزارت بر سریر شاهی نشست، و بروایت البیرونی سامند یا سامننه دیوا و کمرو یا کملو و بهیم دیوا و جیه پاله و اننده پاله و تروجنپاله از شاهان برهمنی کابل اند، که نامهای چهار نفر دیگر ایشان سپاله پتی، پدمه، خودو ویه که، ونکه دیوه فقط از روی مسکوکاتی که در افغانستان و پنجاب غربی بدست آمده معلوم شده است.^۲

تا کنون معلوماتی مثبتی که مبتنی بر مبنای تاریخی باشد در دست نداریم، که رتبیلان زابلستان و سیستان نیز از همین سلسله بودند، یا دودمان علیحده بود، ولی دو نکته از خلال اسناد تاریخی واضح است که رتبیل نام یکنفر پادشاه بلکه در طول دو سه قرن اول اسلامی پادشاهانی باین نام یاد می‌شوند، که طرف مقابله عساکر فاتحان عرب بودند، نکته دیگر اینست که این رتبیلان با خانواده کابلشاهان خویشی و قرابت و همکاری و هم‌آهنگی داشتند.^۳

دودمان بسیار مهم و مجهول دیگر که مورخان تا کنون از ذکر آن بحدیث یک

۱. ایران در عهد ساسانیان از کریستن سن ص ۶۷۶ و تاریخ تمدن ساسانی ح ۱ ص ۳ ببعد.

۲. انسایکلوپیدی اسلام ماده افغانستان.

۳. شرح این مسائل تاریخی را در کتاب (لویکان غزنه) به تفصیل داده ام، و چون اغلب این اسماء ریشه هائی در زبان پښتو دارد، بعث دلچسپ فیلالوژی را تشکیل میدهد که درین جا موقع آن نیست.

خانواده حکمران در غزنه و گردیز خاموش اند و دودمان لویکان (لاویکان) است، که از قرن نخستین اسلامی با رتبیلان و کابلشاهان یکجا درین سر زمین با فاتحان عرب مقاومت میکنند و بالاخر در عصر اسلامی نیز دارای نام و نشان بوده و رجال آنها تا دربار سلطان مسعود غزنه بحیث وزیر و سفیر بنظر می آیند.

ظاهراً لقب این دودمان لویک (لاویک مورخان) بود که فرد اول آنرا بنام وجویر = هجویر (وجیرستان منهاج سراج و وجیرستان کنونی منسوب بدوست) در حدود (۱۲۰ هـ) میشناسیم، و بعد از نامهای هفت نفر ازین دودمان را سراغ دارم، که در گردیز و غزنه بامارت و حکمرانی و بعد ازان در دربار غزنه بمناسب سفارت رسیده اند، و یکی ازین لویکان بنام (خانان = خاقان گردیزی) بیتی بزبان خلیجیه (پنبتو) دارد، که از اشعار قدیم این زبان مقارن قرن اول هجری بشمار می آید.^۱

بدین طور در طول قرن هفتم میلادی شاهان و ملوک مقامی در داخل افغانستان استقلال داشته و پایتخت ایشان بعد از سقوط گردیز و غزنه بدست عساکر اسلامی به اوهند (ویهند یا هند کنونی کنار اتک) انتقال کرد، و در عصر این شاهان فرهنگ و مدنیت مخلوطی از عناصر یونانی و هندی و یفتلی (ابدالی افغانی) تشکیل شده بود، که دنباله فرهنگ و ثقافت کوشانی و ابدالی بوده، و زبانهای پشتو یا (بخدی = بختو = باختری) و پراکریتهای سنسکریت و پهلوی و دیانت زردشتی در مغرب و بودائی و برهمنی و شیوائی مخلوط با شاه پرستی داخلی اینجا (در شرق) موجود بودند.

از اسنادیکه در حفریات معبد کوشانی و کنیشکای بزرگ (۲۴۰ - ۲۷۰ م) از سرخ کوتل بغلان اخیراً بدست آمده، چنین بنظر می آید که کوشانیان بزرگ در تخلیق افکار و فرهنگ و صنعت خاص این سر زمین که آنرا بعد از دوره (گریکو بودیک) یکدوره خاص افغانی توان گفت، کارنامههای نمایانی را انجام داده اند، که ازان جمله تخلیق آئین مخصوص شاه پرستی است، که با عناصر بقایای افکار بودائی و زردشتی (وجود آتش مقدس) مجسمه های شاهی را هم در معابد خود قرار داده اند، و ما

۱. شرح آنرا با اسناد تاریخی آن در کتاب (لویکان غزنه) با اشباع و استیفاء نگاشته ام.

بقایای این آئین را در اوائل دوره اسلامی در مزگت درب بامیان غزنه مشاهده میکنیم که شاه آخرین دودمان لویک مجسمه لویک جد بزرگ خود را از ترس مسلمانان بت شکن در تابوت سیمین گذاشته و دران مزگت که قبلاً معبد خاص آئین شاه پرستی ایشان بود، زیر زمین دفن کرده بود.^۱

موسیو فوشه محقق باستان شناس فرانسه صنعت کوشانی را از ابتکارات دوره کانیسکا دانسه و گوید: نوعیت ستوپهای این دوره بسهولت از ابنیه زمان اشوکا متمایز است... اگر بخواهیم سبک جدید را با ابنیه مذهبی اروپا بیان نمایم، باید بگوئیم که سبک اشوکا سبک رومی ستوپها (قرن ۱۰ تا ۱۲ م در فرانسه) و سبک کانیسکا سبک گوتیک آنست، که از قرن ۱۲ تا ۱۵ م در فرانسه موجود بود. ستوپهای سبک اشوکا هیچگاه به بالای فلات ایران نیامده اند، ولی ستوپهای کانیسکا و جانیسانش باسانی به جلگه هند (سابق) راه یافته اند، و حتی در حومه جنوب شرقی پایتخت جدید پور و شاپوره (پشاور کنونی پښتونستان) امپراتور بزرگ کوشان بزرگترین بتخانه را بنا نموده است، این معبد چندین بار طعمه حریق شده و امروز خرابه ئی بیش نیست، ولی ما در نتیجه خواندن یادداشتهای مسافران چینی توانسته ایم، خطوط اصلی آن بنا را بشناسیم، که در آثار ویرانه آن بصورت معجز آسائی یکی از اشیای مقدس که امضاء و تصویر کانشکا در روی آن دیده میشود، بوسیله اداره باستان شناسی هندوستان کشف گردیده است.^۲

دکتور هرمان گوئتز المانی که استاد تحقیقات در باره هند است راجع به هنر دوره کوشانی گوید: "هنر یونانی شروع به تغییر فرم هنر های هندی نمود و به صورت گندهارا در آمد، ولی بسیاری از محققین بر این عقیده هستند که سبک مزبور را باید کمتر توسعه شیوه «یونانی و بودایی» دانست، بلکه یک توسعه شیوه «شرق ایران» است، که بموازات آن در تحت حکمفرمایی قبایل سکاهاى جنوب شرقی و کوشانی

۱. تفصیل این موضوع در کتاب لویکان غزنه اثر نویسنده این سطور، باستاندیکه دوره اسلامی فراهم آمده نوشته شده است.

۲. تمدن ایرانی ص ۳۸۸ مقاله استاد فوشه.

بسط یافته است، و به این حال در کشمیر تا دوره گوپتا (قرن ۳ و ۴ م) بطوریکه از ویرانه‌های معابد بودائی «هروان» استنباط میشود، یک هنر کاملاً خالص پایدار ماند، و هجوم این مردم دولتهای یونان و بلخ و یونان و هند را منقرض ساخت، و عناصر تازه ئی وارد هند کرد، که دیگر مربوط بایران غربی و نفوذ هخامنشی نبوده، و وابسته بشمال فلات ایران اند.

کشفیات جدید سرخ کوتل بغلان و سراغ بتخانه درب بامیان غزنه که بوسیله اسناد دوره متوسط اسلامی بدست آمده، این نظر استاد ژرف بین فرانسه و دکتور آلمانی را روشن تر ساخت، که در افغانستان دوره کوشانی صنعت و کلتور و آئین خاصی بوجود آمده بود و تا اوائل ورود اسلام دوام کرد.

ورود فاتحان اسلامی:

این فرهنگ مخلوط و مشترکی که در افغانسان بوجود آمده بود، و نتیجه انتقال مردم و افکار قرون قبل شمره می شود تا حدود (۶۵۰ م) باختلاط یک عنصر جدید رنگ بکلی و و تازه ئی بخود گرفت، زیرا لشکر جهانگیر اسلام، امپراتوری کهن سال ساسانیان پارس را از پای در آورد، و یزدگرد آخرین پادشاه این سلسله در مرو بدست آسیابانی کشته گردید (۶۵۱ م) و احنف بن قیس قوماندان عرب ماهوی سوری حکمدار افغانی را که بقول فردوسی سلطنت وی از مرو تا بلخ و هرات و بخارا وسعت داشت به ماورای جیحون عقب نشانند، و تا اواخر عمرش در چهار فرسنگی مرو ورود بر یک حصه خراسان از طرف خلافت اسلامی حکمداری میکرد،^۱ در حالیکه از جبهه جنوب نیز عبد الله بن بدیل خزاعی و عبد الله بن عامر جنرالان عرب تا سیستان و وادی ارغنداب پیش آمده بودند و مرزبان زرنج (مغرب آن زرنج) که مرکز سیستان بود صلح کرد، و لشکریان عرب از آنجا پیش رفته در وادی ارغنداب با لشکر رتبیل مصاف دادند و او را بکشتند،^۲ که البلاذری وسعت کشورش را بنام

۱. طبری ترجمه بلعمی ج ۴ ص ۵۰۵.

۲. فتوح البلدان بلاذری و الکامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۵ و طبری ج ۴ ص ۵۰۸.

«هیاطله» تا هرات ذکر میکند (۲۴ هـ = ۶۴۴ م).

در همین اوقاتست که افغانستان مخصوصاً در جبهه جنوب گذرگاه عساکر فاتح اسلامی و افکار و دین و ثقافت جدید و حتی زبان عربی گشته و تمام این عناصر مهمه فرهنگی با صبغه تهذیبی و ثقافتی باستانی در مدت دو قرن در افغانستان تا کرانهای اندوس (یعنی سرحد طبیعی شرقی این خاک) توأم پیش میرود، و این مطلب از یک سنگ نبشته عربی و سنسکریت که در وادی توجی (وزیرستان پښتونستان) بدست آمده، و تاریخ آن جمادی الاول (۲۴۳ هـ = ۸۵۷ م) است بخوبی ثابت می آید.

این کتیبه تاریخی که اکنون در موزیم پشاور (پشتونستان) موجود است بما واضح میسازد که تا این اوقات نیز رسم الخط و حساب سال و ماه زبان سنسکریت در افغانستان موجود بود، علاوه برین کتیبه نمبر ۴۱ موزه پشاور که خطوط کوفی و منگولی را دارا است^۱ همین مفکوره را ثابت تر میسازد، که افغانستان محل تلافی و گذرگاه فرهنگهای مختلفی بوده است، زیرا این سنگ نبشته هم از وزیرستان بدست آمده، که معبر فاتحان و کاروانهای بازرگانان از غزنی و گردیز بطرف هند بوده است.

صور انتقال افکار و کلتور از راه افغانستان:

مدنیت و فرهنگ اسلامی بعد از همین دوره از راه افغانستان بدو طرف شمال و مشرق انتقال کرد، عساکر فاتح مسلمین که از راه پارس و عراق به خراسان و سیستان آمده بودند، شمالاً از راههای مرو و جوزجان و بلخ و تخارستان به ماورای جیحون گذشتند، و دین و فرهنگ و زبان عرب را با خود به سرزمین و سیه پار دریا (مارواء النهر) و بخارا و صغد و حتی کاشغر و چین بردند، و در جبهه جنوب از راههای درهای جبال سپین غر و خیبر و گومل و بولان از سر زمین سیستان و زابل گذشته و بحواشی نیم قاره هند و بلاد سند داخل شدند.

۱. موزیم جورنال پشاور، دسمبر ۱۲۹۵۳ م.

این فتح عظیم که در طول سه و چهار قرن نخستین اسلام صورت گرفته، فرهنگ و صنعت و فکر و عقاید دینی اسلامی و زبان و ادب عربی و فارسی را بچند صورت انتقال میداد، که ما هر یکی از آن را درین سلسله مقالات شرح خواهیم داد.

۱: از راه فتوحات جنگی و لشکر کشی هائی که از طرف عساکر عربی و ملل دیگر مسلمان شده، بعمل می آمد، و در سر زمین های مفتوحه، حکومت های عربی یا ملل دیگر اسلامی را بوجود می آورند.

۲: از راه تبلیغات وجدانی و دینی و عقیدوی که مخصوصاً بوسیله علمای اسلامی که حامل قرآن و احادیث نبوی و روایات اسلاف اسلامی بودند بعمل می آمد، و با هر لشکر اسلامی چندین نفر دانشمندان قرآن و حدیث و سنن پیغمبری بغرض تبلیغ فرستاده می شدند. چنانچه در سنه (۴۴ هـ = ۶۶۴ م) یکی از فضلاء صحابه ابو رفاعه تمیم بن اسد عدوی که بدین قصد با عساکر عربی بکابل آمده بود، همدرین شهر شهید شد که قبر وی تا کنون مشهور است.

همچنان در حدود سال (۳۰ هـ = ۶۵۰ م) یکی از اصحاب برگزیده حضرت محمد (ص) که عبدالرحمن بن سمره نامداشت، با حسن بصری و بسی از فقهای اسلامی از مقام خلافت به سیستان فرستاده شدند، که عبدالرحمن بمدد این دانشمندان اسلامی دین اسلام را در زرنج و سیستان نشر کرد.^۲

پس چنین بنظر می آید که در اوئل دوره اسلامی افغانستان جنوبی محل سیر و انتقال فرهنگ اسلامی بجنوب هند بود، چنانچه بزرگ بن شهریار ناخدای این عصر در حدود (۳۰۰ هـ = ۹۱۲ م) مینویسد: چون مردم سراندیپ و جزائر جنوبی هند از بعثت حضرت پیغمبر اسلام اطلاع یافتند، مردی دانشمند را به عربستان فرستادند، چون این مرد بسرزمین عرب رسید، حضرت پیامبر وفات یافته و عصر خلافت حضرت عمر بود. وی بعد از مطالعه اوضاع مسلمانان (از راه پارس) بمکران رسیده

۱. الاصابه ص ۶۸ ج ۷.

۲. الکامل ج ۳، فتوح البلدان و تاریخ سیستان ص ۸۳.

از جهان رفت، ولی یکنفر خدمتگار هندوی وی سلامت به جزیره لنکا رسید، و احوال خلفای اسلامی و طرز زندگانی درویشی و تواضع و اخلاق ایشان را باز گفت که جامه‌های پینه شده را می پوشند، و در مساجد می خسپند. چون مردم ازین وضع رجال اسلامی آگهی یافتند با مسلمانان میل دل و محبت تامی را می پروردند.^۱

یک گروه دیگر درویشان و مردم وارسته صوفی مشرب نیز با جهانگیران اسلامی همراه بودند، که این مردم صاحب‌دل بجای شمشیر تیز و فتوحات مادی، بروح مردم استیلا میکردند، و بجای ماده و ظاهر انسان، قلب و وجدان جامعه‌های مفتوحه را تسخیر مینمودند؛ این طایفه علیه صوفیان صاف مشرب اسلامی بودند، که علاوه بر اعظم ظاهر و دانش نصوص قرآنی و سنن نبوی، از راه اشراق و فلسفه روحی خاصی که (تصوف) باشد در تبلیغ اسلام و تشکیل فرهنگ اسلامی در دیار ماوراءالنهر و هند کارهای عظیم را انجام دادند.

۳: در انتقال افکار و تشکیل ثقافت جدید اسلامی ادب و ادب‌اء و شعرای عرب و ملل مفتوحه نیز سهمی بارز داشتند، و شما درین مقاله‌ها خواهید دید، که افغانستان ما گذارگاه هر سه طایفه مذکوره بوده و فاتحان و علماء و صوفیان و ادیبان ازین معبر تهذیبی بدیار ماوراءالنهر و نیم قاره هند مبادی فرهنگی بسیار روشن و مجللی را برده‌اند.

۴: جریان انتقال افکار و کلتور و مصنوعات از راه تجارت که ما در آینده درین باره به تفصیل سخن خواهیم گفت که چگونه روابط تجارتي و فرهنگی بین شرق و غرب آسیا از راه افغانستان بر قرار بود؟

جریان فتوحات اسلامی از راه افغانستان:

در اواخر عهد فاروقی (۲۳ هـ = ۶۴۳ م) لشکر عرب بقیادت عبد الله بن عامر بعد از فتح کرمان بر سیستان حمله کرد، و چنانچه گذشت بعد از فتح آنجا و کشتن

۱. عجائب الهند، ص ۱۵۵-۱۵۷.

رتبیل در سنه (۲۵ هـ = ۶۴۵ م) کابل را نیز بعد از جنگ شدید بدست آورد^۱ ولی مردم افغانستان باسانی سلطه سیاسی فاتحان عربی را قبول نکردند و مقاومت‌های ایشان تا مدت دو قرن دوام داشت، چنانچه در سال ۲۴ هـ که هیون تسنگ زائر چینی از هند براه اتک و بنون و اپوکین (افغان) بتاریخ ۵ جون ۶۴۳ م به غزنه آمد، کابلشاه با او تا زابلستان رفت و بعد ازان واپس بسرحدات شاهی خویش برگشت.^۲ ازین واضح می آید که در بحبوحه فتوحات عربی باز هم حکمداران افغانستان در همین سر زمین اقتداری داشتند، و حتی بقول لنگورت دیمز مورخ انگلیسی در حدود (۲۶۰ هـ = ۸۷۲ م) شاهی از دودمان لویک (لاویک) در غزنه حکم میراند که با هندو شاهان متحد بود و شاید دیناً نیز هندو باشد.^۳

فتوحات عرب در افغانستان دوام کرد و در سنه (۳۸ هـ = ۶۵۸ م) بقیادت ثاغر بن دعور تا قیقان (قلات کنونی بلوچستان) رسید^۴ و در شمال سعید بن عثمان (رض) حکمران خراسان بار اول با عساکر عربی به ماروای آمو گذشت و بعد از آن فاتح معروف عرب قتیبه بن مسلم در حدود (۹۱ هـ = ۷۰۹ م) صفحات شمالی افغانستان را تا ماورای آمو تحت سیطره عرب در آورد و بدینصورت فتوحات لشکری فرهنگ و زبان عرب از سر زمین افغانستان به مارواری آمو و بخارا و صغد نشر شد و بقول البلاذری قیس بن هیشم سلمی بار اول بعد از سنه (۴۰ هـ = ۶۶۰ م) معبد معروف نوبهار بلخ (معبد بودائی) را ویران کرد و همچنان عبدالرحمن بن سمره در حدود (۴۴ هـ = ۶۶۴ م) وادی هیرمند و ارغنداب را فتح کرد و معبد زور (زون) را که در کوه زور بود بر انداخت و بت طلائی بزرگی را که چشمان یاقوتی داشت بشکست^۵ و ازین وقایع ما استنباط میکنیم که چگونه فرهنگ جدید عربی جای کلتور

۱. الکامل ج ۳ ص ۶۷.

۲. جغرافیای قدیم هند، ج ۱ ص ۲۶۶.

۳. انسایکلوپیدی اسلامی ۱۵۴۱۲.

۴. تاریخ سیستان ص ۸۵، فتوح ص ۴۳۲، الکامل ج ۳.

۵. فتوح البلدان.

قدیم را گرفت.

پیشرفت اولین عرب بطرف هند از راه افغانستان:

اگر چه خاک افغانستان تماماً در تحت سیطرهٔ عربی نیامده بود، و شورش های داخلی بر خلاف لشکر عرب ادامه داشت، ولی جنرالان مقدم عرب از پیش رفت خود بخاک شرقی این مملکت بازنه ایستادند، و بسال (۴۴ هـ = ۶۶۴ م) ابن سمره که از طرف معاویه حکمداری سیستان را داشت بعد از فرو نشانیدن شورش های زابلستان لشکری را بقیادت مهلب بن ابی صفره بفتح هند گماشت، مهلب از کابل بطرف پشاور پیش رفت و کابلشاه را که بقوت هفت ژنده پیل (با هر پیلی چهار هزار سوار) شخصاً دفاع میکرد، شکست داد، و از دریای سند بگذشت و از راه ملتان به قندابیل و (گندهابیل واقع پنج فرسخی قصدار در حدود قلات بلوچستان) رسید و با غنایم فراوان برگشت^۱ و این نخستین حرکتی بود که بنای نشر و فرهنگ اسلامی را در خاک هند گذاشت.

فتوحات سند از راه جنوب افغانستان و جریان فرهنگی ازین راه:

در اواسط عصر اموی که ثقافت و کلتور جدید عربی با وضع کلتوری قدیم افغانستان در آمیخت، و مدنیت خراسانی را شالوده ریخت، بسال ۸۶ هـ = ۷۰۵ م) ولید خلیفه اموی حجاج ثقفی حاکم معروف بنی امیه را زا دمشق بمکران و افغانستان جنوبی فرستاد. اگر چه پیش ازین لشکریان عرب از راه بحر و بنادر بحیرهٔ عرب بر تهانه (بمبئی) و دیبل (کراچی) حمله ها کرده بودند، ولی نتوانستند در سواحل سند بحیث حکمران مستقر شوند.^۲ بنا بران حجاج داماد نوجوان خود محمد بن قاسم را با شش هزار لشکر از شیراز از راه قدیم جنوب افغانستان به سند ارسال داشت.

۱. فتوح ص ۴۳۲، تاریخ سیستان ص ۸۹.

۲. فرهنگ هند در قرون وسطی از شنکر هیرا چند طبع حیدرآباد دکن ۱۹۳۱ ص ۴۶.

وی دسته های خاص لشکری را از راه بحر نیز سوق داد، و در سنه (۹۳ هـ = ۷۱۲ م) از راه جنوب افغانستان به سند رسید. در مدت سه سال از سرحدات ملتان تا مالوه بدست آورد و حکومتی را بر اساس عدل و انصاف و امن قیام داد، و بقول بلاذری هنگامیکه از سند پس میرفت مردم آنسرزمین در فراق او اشک میریختند و مجسمه او را بیادش ساختند.^۱

باینطور فرهنگ جدید مختلط عربی و سندهی در سر زمین سند از راه افغانستان بوجود آمد و حتی راجگان را شترکوت و سولنگی و حکمداران خانواده شلار در تهانه (بمبئی) در ساختن مساجد با مسلمانان با خود دین و زبان و کلچر جدید را بسرزمین هند ارمغان آوردند.^۲

کارنامه های مردم افغانستان در انتقال کلتوری در عصر عباسیان:

حکومت اموی و فرهنگ و کلتور آن عصر صبغه خاص عربی داشت و خلفای بنی امیه به حفظ سنن عربی توجه خاصی را مبذول میداشتند، بنا بران خراسانیان و مردم افغانستان باوجود پذیرفتن دین مبین اسلام، مخالف سيطرة سیاسی و کلتوری عرب بوده و بارها در تحت قیادت رجال آزادیخواه خود قیامها نمودند، که ازان جمله قیام قارن هراتی (۳۲ هـ = ۶۵۲ م) در خراسان و نیزک بادغیسی (۹۱ هـ = ۷۰۹ م) در بلخ و تخارستان و سمنگان و بغلان و قیام های خارجیان در سیستان و جنوب افغانستان مدتها دوام داشت، تا که بالاخر عبدالرحمن مشهور به ابو مسلم مروی خراسانی (متولد انبار یا سرپل کنونی) در سنه (۱۲۴ هـ = ۷۴۱ م) پیشوای دعوتی گردید، که خلافت اسلامی را از دودمان اموی به آل عباس منتقل نماید.

بو مسلم در سال (۱۳۲ هـ = ۷۴۹ م) با لشکر عظیم خراسانیان بکوفه رفت و در مسجد جامع آنشهر خطبه را بنام عبد الله بن سفاح عباسی خواند، و خلافت بنی

۱. فتوح باب فتح سند و تعلقات هند و عرب ص ۱۵.

۲. فرهنگ در قرون وسطی ص ۴۶.

عباس را بنیاد نهاد، ولی چون نفوذ و نیروی بسیار خراسانیان برای سلطهٔ عربی خطر داشت خلیفه منصور دوانیقی بردار سفاح از شخصیت عظیم ابو مسلم ترسید، و او را در سال (۱۳۷ هـ = ۷۵۵ م) بعمر ۳۵ سالگی بکشت. اما با قتل این مرد بزرگ کانون آزادی خواهی خاموش نشد، و در سال (۱۴۲ هـ = ۷۵۹ م) فیروز سنباد زردشتی زرقریهٔ هردانهٔ غرب هرات با صد هزار لشکر بخونخواهی بو مسلم و تحصیل استقلال بر ضد عباسیان قیام کرد و باز در سنه (۱۵۰ هـ = ۷۶۷ م) استاد سپس هراتی (که مذهب مانوی یا نصرانی داشت)^۱ باتفاق حریش سیستانی قیام کرد، و یکسال بعد (۱۵۱ هـ) مردم شهر زرنج سیستان بقیادت محمد بن شداد و آذرویه بن مرزبان زردشتی برخاستند و در سنه (۱۵۸ هـ = ۷۷۴ م) مرد دیگری مشهور به مقنع که نامش حکیم بن عطا بود، از بادغیس هرات بر آمد و جماعتی را بنام سپید جامگان در هرات و بادغیس و مرو فراهم آورد، و باز در حدود همین سال یوسف ابرم در هرات و میمنه و مرغاب و پوشنگ و در سنه (۱۸۲ هـ = ۷۹۸ م) امیر حمزه بن عبد الله سیستانی علم قیام افراشت^۲ و ازین همه پدید می آید که مردم خراسان به حفظ آزادی و کلتور و سنن خود علاقمند بودند و نمی خواستند تماماً زیر سلطهٔ اجنبی بروند. و نتیجه این افکار بود، که دربار عباسیان بغدادمانند امویان دمشق، مظهر روح خالص عربی و سنن و آداب آن قوم نبود، بلکه دران نفوذ کلتور و آداب عجمی یعنی ملل غیر عربی مخصوصاً خراسانیان خیلی بارز گشت. زیرا این خانواده بدست بومسلم خراسانی تأسیس گردیده، و بعد ازان نفوذ رجال خراسانی دران فراوان بوده و اکثر بانوان دربار این خلفاء از ملل عجمی بودند، تا که در سنه (۱۵۴ هـ = ۷۷۱ م) اولین بار حرکت انتقال فکری و علمی نیز بطرف عرب از راه خراسان بعمل آمد. بدین معنی که در همین سال یک وفد مردم سند با یک نفر عالم ریاضی سنسکریت دان کتابی را در ریاضی و ستاره شناسی که سدھانتا Sidhanta نامداشت

۱. آثار الباقیه ص ۲۹۴ و یاد داشتهای قزوینی ۱۸۰۱۵ و عیون الانبیه ۳۱۵۱۱.

۲. طبری و تاریخ سیستان و مسعودی و ابن اثیر.

به بغداد برد^۱ و بامر خلیفه منصور عباسی آنرا بمدد ریاضی دان دربار ابراهیم فزاری
(متوفی ۱۶۱ هـ = ۷۷۷ م) بعربی ترجمه کردند، که آنرا (السند هند) گفتند.^۲

۱. کتاب الهند ص ۲۰۸.

۲. اخبار الحکماء قفطی ص ۱۷۷. میراث ایران ص ۴۵۳.

بهره افغانستان در انتقال و تخلیق افکار و آثار فرهنگی

در دوره اسلامی^۱

(۲)

برمکیان و دیگر نظائر سیر کلتوری و فکری:

یکی از دودمانهای معروف بلخی که بدربار خلفای عباسی اقتدار فراوان داشته و از رجال درجه اول این سازمان بودند، برمکیان اند که اصلاً از افغانستان و متولیان معبد مشهور و تاریخی نوبهار بلخ بودند و در اوایل طلوع اسلام غالباً دین بودائی داشتند^۲ و این خانواده معروف پنجاه سال از ۱۳۶هـ تا ۱۸۶هـ (۷۵۴ - ۸۰۳ م) در نهایت لیاقت و داد و دهش زمام نظم و نسق خلافت عباسی و وزارت بغداد و حکمرانی خراسان را تا سند در دست داشتند و در حقیقت عامل بزرگ عروج خلافت عباسی بودند.

این دودمان بلخی در انتقال کلتور و افکار و مبانی هند به عرب و از عرب به هند سهم بارزی داشته و از سند تا بغداد از راه افغانستان بساط عدل و کرم و علم پروری و بسط مدنیت و تهذیب را گسترده اند. چنانچه دو نفر ازین دودمان در عصر معتصم خلیفه عباس (حدود ۲۲۰هـ = ۸۳۵م) بنام محمد بن یحیی^۳ و عمران بن موسی بن یحیی بن خالد برمکی حکمداران سند بوده، و این سر زمین را بحرکات عمرانی و مدنی و علمی دوره عباسیان بغداد ربط میدادند، و اخیر الذکر در سند شهری را بنام بیضاء آباد نموده بود^۴ حتی به عقیده زاخو مستشرق معروف خود کلمه برمک که نام این خاندان است در سنسکریت (پره مکه Paramhka) بود، که معنی آن برتر و دارای مرتبت بلند باشد^۵ و این کلمه در پشتو بشکل (پرمخ) بهمین معنی موجود است، و (خ) پشتو همواره در هند به (ک) تبدیل میشد، مانند خانپور و کانپور، و خر و کهر، وغیره.

خاندان برمکیان افغانستان در انتقال آثار علمی و کلتوری از راه افغانستان

۱. آریانا شماره دوم، سال بیستم ص ۱-۱۶، ۱۳۴۰ ش.

۲. انسایکلوپیدیای اسلامی ماده برمکی، بارتولد.

۳. معجم الانساب زامباور ۴۱۵۲.

۴. تعلقات هند و عرب ص ۳۲۴.

۵. مقدمه کتاب الهند ص ۳۹ ببعده.

بدنیای عرب مساعی بزرگ بخرج دادند، زیرا معبد نوبهار بلخ یعنی مقر این دودمان مرجع تمام مردم بودائی هند و چین و افغانستان بود، و حتی قزوینی گوید که برامکه متولیان اصلی آن معبد بود، و راجگان و خاقان چین بزیارت آن هموراه می آمدند، و بادای عبادت و سجده می پرداختند،^۱ و در چنین حال برمکیان بلخی با کلتور فرهنگ و آداب هندی و چینی و بودائی آشنائی تمام داشته و حتی بقول ابن فقیه و یاقوت، برمک مؤسس این خاندان سالها در کشمیر بسر برده بود،^۲ بنا بران افراد این خاندان بعد از قبول اسلام نیز به انکشاف علوم و فرهنگ هندی همت گماشتند، و اطباء و علماء هندی را به دارالترجمه و شفاخانهای بغداد می خواستند، و برای تحقیق و مذاهب و ادویۀ هندی وفود علمی را می فرستادند.^۳ چنانچه ابن ندیم در سال ۹۸۷ (م) درین باره چنین تصریح کرده است: «در دورۀ حکومت عربی توجه فراوانی که بامور هند شده، نتیجه مساعی یحیی بن خالد برمکی و دودمان برمکیان است، که دانشمندان طب و حکیمان هندی را به بغداد خواسته بودند و همین یحیی مردی را بهند فرستاد تا عقاقیر هندی را بیاورد و در تحقیق ادیان هندی کتابی را بنویسد».^۴

این کتابی که بامر برمکیان بر ادیان هندی نوشته بودند از بین رفته، ولی ابن ندیم از یک نسخه آن که روز جمعه ۲۷ محرم سنه (۲۴۹ هـ = ۸۶۳ م) نوشته شده بود مطالب مهمی را راجع به برخی از بت کدهای هند و بامیان و دو بت بزرگ آن خنگ بت و سرخ بت و دیگر عقاید و فرق مذهبی هند و بودا و غیره نقل مینماید،^۵ که نمونه بسیار خوب انتقال کلتور و افکار هند از راه افغانستان بدنیای عرب شمرده میشود، و ما در حدود سنه (۲۵۰ هـ = ۷۶۴ م) می بینیم، که این شناسائی کلتوری بین هند و عرب بدرجۀ رسیده بود، که جاحظ نویسنده دانشمند معروف عرب (متوفی ۷۶۹ م) نیز با هند روابطی داشت،^۶ و کتابی را در برتری سیاهان بر سپیدان در شرح مزایای علمی و ادبی و قیافت و کلتور مردم هند نوشت،^۷ وی از علماء و اطبای معروف هند که یحیی بن خالد برمکی از هندوستان خواسته بود مانند بهله و منکاو

۱. آثار البلاد ص ۲۲۱.

۲. کتاب البلدان ص ۳۲۴، و معجم البلدان کلمه نوبهار.

۳. تعلقات هند و عرب ص ۱۱۹.

۴. الفهرست ص ۴۸۴.

۵. الفهرست ص ۴۸۸.

۶. ابن خلکان، شرح حال عمر و بن بحر الجاحظ.

۷. فخر الودان علی البیضان ارجاحظ ص ۸۱ طبع مصر ۱۳۲۴ هـ.

سندباد و غیره نام می برد،^۱ و همین منکا بود که در دربار بغداد بعلاج شهزادگان می پرداخت و خلیفه او را سخت نواخته و در دارالترجمه خویش به ترجمه آثار سنسکریت گماشت، و فرزند بهله که صالح نامداشت، نیز از اطباء نامور بغداد گردید،^۲ و بقول ابن ندیم ابن دهن طبیب هندی در بیمارستان برمکیان سر طبیب بود، و بترجمه کتب هندی بعربی گماشته شده بود،^۳ که اصل نام وی بقول زاخاور در هندی دهنیا یا دهنن باشد.^۴

در نتیجه مساعی برمکیان بلخی که بجلب علمای هند پرداختند، دانشمندان عرب در ریاضی ارقام هندسی را از هندیان آموختند،^۵ و همچنین کتب زیاد سنسکریت در طب و ریاضی و عقاقیر بامر یحیی بن خالد برمکی در بیمارستان برمکیان از طرف اطباء و دانشمندان هندی که بحضور برمکیان بودند، بعربی ترجمه شدند،^۶ و حتی عالم هندی که السنند هند را برده بود، دو شاگرد بزرگ را تربیه کرد، که یکی ابرهیم فزاری و دیگر یعقوب بن طارق باشد؛ و این هر دو در تعلیم ریاضی و تفسیر سدهانتا و فلک شناسی خدمات شایانی نموده اند.^۷

دیگر از آثار هندی که در انتقال افکار هند در خراسان و ممالک عربی مؤثر بود، کتاب معروف کللیه و دمنه است که در سنسکریت نام آن کرتکا دمنکا است، این کتاب در خزینه ملوک هند بود، و در عصر انوشیروان ساسانی طبیب دانائی برزویه نام بامر شاه آنرا از هند بایران برد، و به پهلوی ترجمه کرد، و بزرگ مهر بختکان حکیم و مشاور دربار یک باب بنام «برزویه» بران افزود، و تا عصر مامون خلیفه عباسی در خزینه شاهان باقی بود، این کتاب از همان نسخه پهلوی بوسیله عبدالله بن مقفع (مقتول ۱۴۵ هـ = ۷۶۲ م) بعربی در آمد، و بعد ازان بامر برامکه ابان بن عبدالحمید لاجقی آنرا نظم کرد، و پس از او باز در سنه (۱۶۵ هـ = ۷۸۱ م) عبدالله بن هلال اهوازی آنرا بنام یحیی بن خالد برمکی بعربی ترجمه کرد، و سهل بن نوبخت حکیم

۱. کتاب البیان ص ۴۰.

۲. تاریخ الاطباء ابن ابی اصیبعه ص ۲، ۳۳.

۳. الفهرست ص ۳۴۳، الیعقوبی ار ص ۱۰۵.

۴. مقدمه انگلیسی کتاب الهند ص ۳۳.

۵. اخوان الصفا فصل بدایة الحروف، کتاب الهند ص ۹۳، انسایکلوپدیا برتانیکا ۱۹ ص ۸۶۷.

۶. الفهرست ص ۴۸۴.

۷. تعلیقات هند و عرب ص ۲۲۸.

بنظم در آورد و از حضور یحیی بن خالد برمکی هزار دینار جایزه یافت،^۱ و همین کتابست که در تمام ملل اسلامی شهرت یافت، و در عصر سامانیان باز رودکی شاعر معروف دری بامر امیر نصر بن احمد و تشویق بلعمی وزیر در حدود (۳۲۰هـ = ۹۳۳ م) آنرا بفارسی دری در آورد،^۲ و پس ازان در عصر غزنویان ابوالمعالی نصرالله بن محمد غزنوی وزیر بهرامشاه آنرا در حدود (۵۳۹هـ = ۱۱۴۴م) بفارسی از عربی ترجمه کرد؛ و باز در عصر سلجوقیان بهاء الدین احمد قانعی طوسی آنرا بنام عزالدین کیکاوس (حدود ۶۱۰هـ = ۱۲۱۳ م) بنظم فارسی در آورد، تا که بالاخره در هرات ملا حسین واعظ کاشفی هروی آنرا در حدود (۹۰۰هـ = ۱۴۹۴م) بنام انور سهیلی و در هند ابوالفضل بن مبارک وزیر جلال الدین اکبر آنرا بنام «عیار دانش» ترجمه نمود، و از روی همین نسخه است که افضل خان ولد اشرف خان نواسه خوشحال خان ختک آنرا در اکوره کنار دریای کابل در حدود (۱۶۹۸ م) به پښتو هم ترجمه کرده است، که از تمام آن شما مقدار و وجهه سیر فکری را از عصر برامکه تا قرن دوازدهم هجری قیاس کرده میتوانید.

یکی از خدمات فراموش نشدنی برمکیان به فرهنگ اسلام، تاسیس صنعت کاغذ سازی در بغداد است، که اصلاً اختراع مردم چین بوده، و مردم ماوراء النهر آنرا از راه هندوستان بدست آوردند، هنگامیکه برمکیان بر امور خراسان و خلافت بغداد چیره شدند، صنعت گران کاغذ را از سمرقند به بغداد برده و آنرا در ممالک اسلامی رایج نمودند،^۳ که از راه اندلس همین صنعت به اروپائیان انتقال کرد.^۴

سیر افکار از راه کلتور و زبان و علم و فلسفه:

ابن ندیم در باره احوال سمنیه (بودائیان) و نبی ایشان «بوذاسف» از کتابی نقل مینماید که آنرا یکنفر خراسانی نوشته بود،^۵ و ازین هم ثابت می آید که خراسانیان وسیله انتقال افکار هندی بعرب بوده اند،^۶ هکذا انتقال دین بودائی از هندوستان به ختن و چین غربی و ماوراء النهر از راه معابد بامیان و نوبهار بلخ صورت گرفته؛

۱. سبک شناسی بهار ۲۵۱۱۲.
۲. احوال و آثار دردکی ص ۱۰۹۶ بعد.
۳. تاریخ فرهنگ دکتور عیسی صدیق ص ۴۰۷.
۴. تاریخ عرب از هتی ص ۸۶.
۵. الفهرست ص ۴۸۴.
۶. تعلقات هند و عرب ص ۲۲۸.

چنانچه سلیمان تاجر در سنه (۲۳۷هـ = ۸۳۷م) می نویسد: «اصل دیانت چینی از هندوستان است، و بتهای بده را هندیان برای چینیان می ساختند، و مردم هر دو کشور به تناسخ عقیده دارند، ولی در جزویات مختلف اند.»^۱ همچنین از قول یکنفر مؤلف چینی Ponyong (۱۲۵م) ثابت است که راه چینیان به هند صرف کابل Kao-Fon بود، که بطرف جنوب مشرق آن راهی به کشور Chau-You یعنی هند میرسید و در آنوقت تحت اقتدار یوچی (Yue-Tche) بود.^۲

از نظائر دیگر جریان فرهنگی و فکری درین عصر اینست که در سنه (۲۷۰هـ = ۸۸۳م) راجه مهرگ (پادشاه کشمیر و پنجاب) به حاکم منصوره سند امیر عبدالله بن عمر نوشت که شخصی را بحضورم بفرست که بزبان هندی احکام اسلامی را بما آموخته بتواند، مطابق این خواهش یکی از افراد مسلمانان غرب خراسان که مرد هوشیار و شاعری بود، و چندین زبان هندوستان را می دانست فرستاده اند. وی قصیده ئی را بزبان راجه تقدیم داشت، که خیلی پسند افتاد، این مرد سه سال بدربار راجه بماند، و بخواهدش وی قرآن عظیم را بزبان هندی ترجمه کرد، که آنرا روزانه می شنید.^۳

دیگر از مظاهر جریان فرهنگی و فکری درین عصر اینست که زبان فارسی از راه خراسان بسر زمین هند رسید و علمای مشهوری در علوم اسلامی درین سر زمین نشو نما کردند، که از آنجمله ابو معشر نجیح سندهی در قرن دوم هجری در علوم حدیث و سیرت امام بود، و ابو عطاء سندهی بزبان عربی شعر میگفت،^۴ و البشاری مقدسی در منصوره قاضی ابو محمد منصورى عالم صاحب تصانیف و امام مذهب داؤد ظاهری را با بسی از فقهای حنفی دیده بود^۵ و در حدود ۳۴۰ هـ = ۹۵۱ م) در ملتان زبانهای فارسی و سندهی یکجا گفته میشد^۶ و بقول ابن حوقل مردم آنجا عیناً مانند هندوان لباس می پوشیدند و بعربی و سندهی حرف میزدند،^۷ و باشندگان این

۱. سفر نامه سلیمان تاجر ص ۵۷ طبع پاریس ۱۸۱۱م.

۲. Foreign Notes on South India تالیف نیل کنها شاستری ص ۱۰۱۱.

۳. عجائب الهند، ص ۳ طبع لیدن.

۴. تعلیقات هند و عرب ص ۳۰۳.

۵. احسن التقاسیم ص ۴۸۱.

۶. ممالک المسالک اسطخری.

۷. صورة الارض ص ۲۳۲.

شهر اکثر عرب بودند که زبان فارسی را هم میدانستند،^۱ و در عهد حکمرانی عمران برمکی قبائل اعراب یمنی (قحطانی) و حجازی (نزاری) در سند متمرکز شده بودند،^۲ و بقول مسعودی زبان مردم دیبل (نزدیک کراچی) نیز عربی و سندهی بوده،^۳ و حتی این سلطه دینی و فرهنگی درین عصر تا قنوج شهر مشهور هندی هم رسیده بود، چون در سنه (۳۰۳ هـ = ۹۱۵ م) مسعودی مورخ معروف آنجا را دید، با حکومت اسلامی ملتان ملحق بود^۴ و مسلمانان و علمای اسلامی با مسجد جامع دران شهر موجود بودند.^۵

اما از هند نیز افکار و علوم و حتی فلسفه حلول و نراوانا و جادو و منتر از راه خراسان بیارس و عرب انتقال یافت، چنانچه حسین بن منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ هـ = ۹۲۲ م) از سکنه بیضاء پارس که یکی از مشاهیر صوفیه مفرط اسلامی است، مسئله وحدة الوجود مفرط حلولی را از فلسفه هند با برخی از علوم غربیه هندی مانند نیر نجات و جادو و منتر و ریسمان بازی آموخت، و برای آموزش آن از خراسان و مرو^۶ بهند سفر کرد و این سفر او را لوئی ماسینون Louis Massinon بحواله کتاب ابن باکویه صوفی شیرازی نقل میکند^۷ و براون نیز بحواله کتاب العیون ابن مسکویه از سفر وی به هند ذکری دارد و گوید که بقول ابن جوزی، حلاج در هندوستان و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان بسیر آفاق و انفس پرداخت^۸ و طوریکه محققین علوم اسلامی رای دارند، عقائد حلاج در کتاب الطواسین و دیگر آثار و اشعارش با وحدة الوجودیکه صوفیه معتبر و محتاط اسلامی بآن قائل اند فرقی دارد و به عقائد حلول و فلسفه اوتار هندی نزدیکی دارد.^۹

در چنین احوالیکه افکار و انتقال مواد کلتوری از شرق به غرب آسیا و بالعکس جریان داشت و علماء و شعراء دانشمندان رفت و آمد می کردند، و شمشیر فاتحان

۱. احسن التقاسیم ص ۴۸۰.

۲. فتوح البلدان ص ۴۴۶.

۳. مروج الذهب ۲۸۱۱۱.

۴. مروج الذهب ۳۷۲۱۱.

۵. احسن التقاسیم ۴۸۰۱۱ ببعد

۶. طبقات الوفیه عبدالله انصاری خطی ص ۲۷۱.

۷. اخبار العلاج ۴۱۱۱.

۸. ترجمه تاریخ ادبی ایران ۶۳۱۱۱.

۹. تعلیقات هند و عرب ص ۲۴۹ و البلده و التاريخ مقدسی ۹۲۱۲.

عرب نیز سرزمین های جدید را می کشود، توسیع تاثیر های ادبی و زبانی نیز درین زمان بنظر می آید، مثلاً عربی و پارسی با فاتحان و علما و تجار عربی و خراسانی به هند آمد، و بالعکس اثر زبانهای هند و کلمات سنسکریت و سندهی بر السنه عربی و پارسی افتاد، که این مبحث امثله فراوان در هر دو زبان دارد، ولی ما بطور نمونه چند مثال را می آوریم و ثابت می سازیم، که محل جریان انتقال کلتوری هم افغانستان بود: در اوائل دوره اسلامی رفت و آمد اقوام جت از وادی سند به ممالک غرب آسیا جاری بود، که از خراسان و اراضی جنوب افغانستان قافله های بزرگ آنها گذشته و بغرب حرکت می کردند، و تا عربستان میرسیدند، و این اقوام تا کنون هم در افغانستان بنام جت در حالت خانه بدوش موجودند. عربها این نام را (زط) گفته معرب ساختند^۱ چنانچه در عصر نبوی در خود مدینه طیب زط را در دودمان حضرت پیغمبر در علاج حضرت عایشه می یابیم^۲ و مورخ مسعودی ازین مردم ذکرها دارد.^۳

بزرگ بن شهریار که در حدود (۳۰۰ هـ = ۹۱۲ م) بین سواحل خلیج پارس و هند ناخدائی میکرد، همواره برای سوداگران کلمه بنیانیه را می آورد؛ که اصلاً عربی نیست، و از بنیا گرفته شده که هندیست، و در پارسی و پشتوی افغانستان تا کنون هم مروج است، و ازین راه بعربی رفته بود.

در اصطلاحات علمی فلکی کلمه «اوج» نقطه نهای بلندی climax را گویند که پارسی آن «اوگ» است،^۴ این کلمه از (اوج) سنسکریت آمده^۵ و در ادب پارسی هم «اوج کمال» مروج است، ولی رابطه انتقال آن در پشتو نیز بنظر می آید، زیرا درین زبان (اوجت) تا کنون بلند است.

در زبان پشتو و پارسی افغانستان (بته) یا (بته) برنج نرم پخته ایست که عموماً می پزند، و این کلمه در سندهی (بهات) است، که در افغانستان (بته) گویند، و بعد ازآنکه به عربی رفت (بهطه) گردید،^۶ هکذا در صنعت گندهارا برای بودا (بده) مؤسس این دین مجسمه های زیبایی را از زمان قبل الاسلام میساختند، چون عربها

۱. مفاتیح العلوم ص ۷۴.

۲. الادب المفرد امام بخاری ص ۳۰.

۳. مروج الذهب.

۴. عجائب الهند ص ۱۱۸.

۵. مفاتیح العلوم ص ۲۲۱.

۶. تعلیقات هند و عرب ص ۱۴۲.

۷. مفاتیح العلوم.

باین سر زمین پا گذاشتند، اینچنین مجسمه های بتعداد بسیار دیدند، که آنرا در زبانهای محلی افغانستان به تحریف از بده (بت) می گفتند، اعراب این کلمه را (بد) و جمع آنرا (بدده) گفتند،^۱ که در کتاب شاپورگان مانی در پهلوی خراسانی نیز (بد) بود^۲ و در اشعار ابوالعلاء معری در عربی هم آمده است. این کلمه در ادب قدیم پشتو در حدود (۶۰۰ هـ = ۱۲۰۳ م) در کلمه (بودتون) بمعنی بتخانه موجود است^۳ و در ادب پارسی هم (بت قندهار) مستعمل بود که بمناسبت زیبایی آن، شکل ادبی را بخود گرفته است، سنائی غزنوی راست:

صانعی باید حکیم و قادر و قایم بذات تا پدید آید ز صنع وی بتان قندهار
(ص ۱۴۱ دیوان سنائی)

تلخ گردد عیش شیرین بر بتان قندهار چون بگاه بذله زان لب لطف باری پسر!
(دیوان سنائی ص ۴۴۳)

اکنون که سیر و انتقال کلمات هندی را از خراسان به عربی نشان دادیم، برای نمونه عکس این مسئله را که کلمات فارسی و پښتو به هند رفته صرف در چند کلمه توضیح میدهیم: در اواخر قرن سوم هجری هنگامیکه بزرگ بن شهریار ناخدای پارسی از هند دیدن میکرد، در شهر چیمور یا صیمور (معرب) کرانه بحیره عرب که در آنجا بسا مسلمانان با مسجد جامع ایشان موجود بود^۴ راجه این سر زمین برای اداره امور مسلمانان، عباس بن ماهان را بحیث (هنرمن) مقرر کرد.^۵

این نام با پشتوی کنون مطابقت دارد، که (من) در آخر کلمات از ادات تصاحب و فاعلیت است، و عربها آنرا بزبان خود برده ازان مصدری را بشکل (هرمنه) ساخته اند^۶ ولی در قرن سوم هجری همین لقب و صفت در هند جنوبی موجود بود، شکل فارسی کلمه «هنرمند» هم رواج داشت.

کلمه دیگری که همدین شهر رواج داشت، و مسعودی مورخ و جهانگرد عرب را در سنه (۳۰۴ هـ = ۹۱۶ م) در صیمور شنید (بیاسره) است و گوید: «درین شهر ده

۱. الفهرست ص ۳۴۷ و کتاب البده و التاریخ ص ۱۹، ملل و نحل شهرستانی ص ۳۴۰.

۲. آثار الباقیه ص ۲۲۹.

۳. پته خزانه ص ۲۴۲.

۴. حدود العالم ص ۴۶.

۵. عجائب الهند ص ۱۴۴، مروج الذهب ۲ ر ص ۷۵.

۶. تعلیقات هند و عرب ص ۲۷۸.

هزار عرب ساکن اند، چون در هندوستان تولد یافته اند، ایشان را (بیاسره) گویند^۱ یعنی مسلمانان که در هند بدنیا آمده اند. برخی از محققین نتوانسته اند ریشه اصلی این کلمه را پیدا کنند، ولی از روی زبان و کلمات پشتو میدانیم که اصل این کلمه (بی اسره) است، که معنی مسافر و غریب الوطن و بیچاره را میدهد. این کلمه را عربها معرب کرده و ازان بصورت کلمه مفرد (بیاسره) ساخته اند.

بقول البشاری مقدسی که در (۳۷۵ هـ = ۹۸۵ م) از راه بست به سند آمد، در ملتان مسکوکاتی را بشکل و طور مسکوکات فاطمیون مصر هم دید، ولی در آنجا زیاده تر «قنهری» رواج داشت، که به قنهریات غزنه مشابه بود، و دراهم سند را هم قنهریات میگفتند^۲ الیوت در تاریخ هند این کلمه را قندهاریات خوانده و معلوم است، که این مسکوک منسوب بود به گندهارای قدیم افغانستان زیرا عین قندهاری در غزنه هم رواج داشت، و ما در مسکوکات افغانستان تا سی سال قبل مسکوک نقره بنام «کندهاری» داشتیم، بلکه مردم روستاهای اطراف قندهار تا کنون هم واحد پولی خود را همان کندهاری حساب میکنند، و آشکار است که این کلمه از گندهارای افغانستان به سند رفته بود.

انتقال افکار و کلتور از راه تجارت:

از زمانهای قبل از مسیح راه تجارت ابریشم از افغانستان به ماوراء النهر و چین و هند میگذشت، که تعبیر دانشمند فرانسوی رنه گروسه در زمان بودا راه زیارت هم بود^۳ و غرب آسیا را با شرق وصل میکرد، کاروانهای عظیم تجارتي با مردم آسیا از مصر تا کرانههای گنگا ازین سر زمین میگذشتند، و مردم افغانستان را همواره در مسیر انتقال افکار و ادیان و عقاید و زبانها و مهاجرت اقوام قرار میدادند، و این راه در اوائل عصر اسلامی از نشاپور بهرات میرسید^۴ که از آنجا بدو شعبه شمالی و جنوبی منقسم میشد، راهی از مرو و جوزجانان به بلخ میرفت^۵ و از آنجا بدیار ماوراء النهر و تخارستان و کاشغر وصل بود، و راهی هم ازان جدا شده، از درهای هندوکش به بگرام

۱. مروج الذهب ۸۵۱۲.

۲. احسن التقاسیم ص ۴۸۲.

۳. تمدن ایرانص ۴۵۲.

۴. اراضی خلافت شرقیه، لی سترنج ص ۴۵۸.

۵. حواشی منارسکی بر حدود العالم ص ۳۶۹.

و تکسیلا و هند می پیوست.^۱

اما راه جنوبی از اسفزار و فراه و سیستان و رخج (قندهار) میرفت که در انتقال اموال التجاره و مهاجرت مردم و سیر افکار دارای ارزش خاص است؛ زیرا یک خط جداگانه از جنوب پارس و کرمان از راه زرنج سیستان نیز بدان می پیوست و نسبت براه شکال محفوظ تر بود.^۲

مورخ جهانگرد عربی المسعودی که در حدود (۳۰۵ هـ = ۹۱۷ م) از بلخ و خراسان گذشته بود، تصریح میکند، که از خراسان به چین راه بری موجود است، و هندوستان خود با خراسان چسپیده است، و کاروانها از خراسان به سند و هندوستان میروند، که با زابلستان ملحق است^۳ و بقول ابن حوقل کابل و غزنه گذرگاه تجارت هندوستان است.^۴

چون در عصر اموی و عباسی فتوحات اسلامی باکثر بلاد سند و هند غربی رسید، بنابراین اکثر پیدوار هند از قبیل ادویه و عقاقیر و منسوجات و مصنوعات هندی از مراکز تجارتی ملتان و دیبل و منصوره و ویهند و ارور (روهری) و قندابیل (گندامی) و قزدار (خضدار کنونی) و غیره شهرهای معمور و طوران و ودای سند از کشمیر تا مصب دریای مهران (سند) براه زابل و سیستان و هراة به خراسان و عراق و بلاد متمدن عربی مانند بغداد و دمشق برده میشد، و بقول اصطخری و ابن حوقل فانید (شکر سپید) قزدار و طوران (افغانستان جنوبی) در تمام خراسان و عراق تجارت میشد، و طوریکه البشاری گوید: کار خانهای عظیم نوع اعلی و سپید شکر دانه دار در طوران (جنوب افغانستان) بود. هکذا قوافل تجارتی پنجاب از راهای افغانستان شرقی بکابل و غزنه و خراسان و بخارا و ماوراء النهر میگذشتند، و از آنجا اموال چینی را بهند انتقال میدادند، و از امتعه معروف تجارتی، منسوجات ابریشمی خراسان و مرو بوسیله قوافل عظیم بچین برده میشده و همچنین ظروف هندی و آهن خراسان و منسوجات رنگین کشمیر و عود و مشک و دارچینی از چین، و عود و قرنفل و نارگیل و البسه نخعی و فیل از هند و سند از راه افغانستان باراضی غربی و

۱. Sir Martimer Wheeler تالیف Rome Beyond the Imperial Frontiers .

۲. غزنی از Allesio Bombaci ص ۲۴۸ و اراضی خلافت شرقیه ص ۳۷۶.

۳. مروج الذهب.

۴. سورة الارض ص ۳۲۸.

۵. تاریخ تجارت در عصر اموی ص ۳۷.

کشور عربی نقل میشد.^۱ ابو زید سیرافی گوید: که از هندوستان قوافل مسلسل بخراسان و از آنجا بهند می آیند. راه این قوافل بزرگ زابلستان (وادی ترنک و ارغنداب) است^۲ و بقول جوزجانی بسا از تجار هند و خراسان در بلهاری اند که تجارت مشک آن مشهور و از مراکز مهم تجارت هند است^۳ و شمشیر های هندی (مهند) بقول فون کریمر المانی از راه شبرغان کنونی شمال افغانستان تجارت میشد^۴ که بگفته ژوزف هاکن برج مشهور مبادلات اموال التجاره کاروانهای شرقی و چینی درینجا بود.^۵

مقصد ازین تشریح اینست که با مبادله و رفت و آمد کاروانهای تجارتی روابط کلتوری و فکری و صنعتی نیز از راه افغانستان بین هند و ممالک عربی و کشور های مارواء النهر و چین بکثرت موجود بود، و سر زمین افغانستان راه توثیق این جریان کلتوری بشمار میرفت، چنانچه در ترکستان چینی و ختن دیوارها و تخته ها و جامه های ابریشمی مصور از حفریات بدست آمده، که در آن اثر صنعت هندی واضح بنظر می آید، و از آن آشکار است که اثر صنایع هندی تا وسط آسیا رسیده بود.^۶

بعد از سلطه خلفا:

خراسانیان از اوائل حکومت اموی مخالف سیطره سیاسی عرب بودند، و چنانچه گذشت بارها قیام کردند، و بعد از آنکه دودمان عباسی را بتخت خلافت بغداد رسانیدند، باز هم مجاهده خود را برای تحصیل آزادی از دست ندادند، تا که در سنه (۲۰۵ هـ = ۸۲۰ م) طاهر بن حسین که از خاندان مقتدر پوشنگ (زنده جان امروز، غربی هرات) بود، اعلان استقلال نموده و اساس سلطنت طاهریان را در خراسان گذاشت که تا سنه (۲۵۹ هـ = ۸۷۲ م) دوام کرد، و در همین سال محمد بن طاهر دوم بدست یعقوب لیث صفاری اسیر شد، این خانواده تنها بر افغانستان غربی حکم راند، و زبان و ثقافت عربی را رواج داد. اما یعقوب بن لیث که از آزادیخواهان و عیاران (اهل فتوت) سیستان بود، در سنه (۲۴۷ هـ = ۸۶۱ م) اساس سلطنت

۱. تاریخ تجارت در عصر اموی ص ۳۷.

۲. کتاب الهند و السند ص ۲۰۱.

۳. حدود العالم ۶۶.

۴. تهذیب مشرق در عصر خلفاء ترجمه اردو ص ۲۲.

۵. تمدن ایرانی ص ۴۵۴.

۶. تهذیب هند در قارون وسطی ص ۲۳۳.

صفاریان را در سیستان نهاد، و بعد ازان تا زابلستان و مکران و سند فتوحات نمود^۱ و تا سنه (۲۶۰ هـ = ۸۷۲ م) تمام کابل را تا گردیز و بامیان کشود، این ساست مدار معروف سیستانی که بقول مسعودی از بزرگترین شاهان جهان بود، روز ۱۴ شوال (۲۶۵ هـ = ۸۷۸ م) از جهان رفت، و برادرش عمرو لیث بجایش نشست، و شاهان این خانواده تا (۳۹۳ هـ = ۱۰۰۲ م) حکم راندند.

در عصر آل صفار بساط بودائیت و ادیان هندی با خانواده های شاهان محلی از بین برداشته شد، و فرهنگ و افکار و ادب که قبلاً رنگ هندی و عربی داشت، صبغه خاص محلی خود را گرفت. زبان دری خراسانی زبان درباری و ادبی گردید، و محمد بن وصیف سگری دبیر دربار اولین قصیده پارسی را در مدح یعقوب سرود^۲ و مرکزیت مدنی افغانستان قویتر گشت، زیرا صفاریان از یکطرف بر تمام ایران و حتی دربار بغداد سلطه داشتند و از جانب دیگر یعقوب در پنجهیر (شمال کابل) سکه زد^۳ و طوریکه گفتیم سنده و مکران را نیز مطیع نمود، در همین دوره است که ما آثار انتقال فکری و علمی را از هند در خراسان نیز می بینیم، مثلاً ستاره شناس معروف بلخی ابو معشر جعفر بن محمد (متوفی ۲۷۲ هـ = ۸۸۵ م) که از جمله ریاضی دانان و مؤلف کتب فراوان است، بقول امیر خسرو دهلوی به بنارس رفته و ده سال به فرا گرفتن علم نجوم هندی مشغول بود.^۴

از خاندان صفاریان امیر ابو جعفر احمد بن محمد (۳۱۱-۳۵۲ هـ) مطابق (۹۲۳ - ۹۶۳ م) مردی دانشمند بود و به مجالست با صلحا میلی وافر و از علوم عهد خود اطلاع داشت. پسرش خلف بن بانو (۳۵۲ - ۳۹۳ هـ) مطابق (۹۶۳ - ۱۰۰۲ م) نیز مردی ادیب و دانشمند و حامی ادباء و علماء بوده است.^۵ وی علماء عصر را جمع کرد و بمصرف ۲۰ هزار دینار تفسیر جامع را بر قرآن در صد جلد نوشت، که بقول جرفاذ قانی نسخه آن در مدرسه صابوینه نشاپور محفوظ بود، و بعد از سنه (۵۴۸ هـ = ۱۱۵۳ م) که حادثه غز افتاد، این تفسیر را باصفهان بردند، که در

۱. ابن خلکان.

۲. تاریخ سیستان ص ۲۰۷.

۳. انسایکلوپیدیای اسلامی ماده افغانستان.

۴. تاریخ جدید هند از ماجمدار ص ۲۷۵.

۵. تاریخ ادبیات ایران از صفا ۲۰۳۱.

کتب خانه آل خجند محفوظ بود^۱ و ازین روایت بسط آثار فرهنگی و فکری را از سرزمین افغانستان بطرف پارس قیاس کرده میتوانیم. همدین دوره بود که مردی از سیستان بر آمد که محمد بن کرام نامداشت (متوفی ۲۵۵ هـ = ۸۶۸ م) وی در غرjestان بسر می برد و مذهب خاص کرامی را در خراسان بنا نهاد، که به تجسیم خدا قایل بود، و درین مورد تحت اثر عقاید مانوی آمد، و در باره جوهریت وجود واجب از نصاری متأثر بود، تابعان این مذهب در انتقال افکار خاص خود تا اواخر قرن پنجم هجری اثر خاصی را در مردم همجوار خود داشته اند.^۲

سامانیان بلخی:

بعد از ضعف دودمان صفاریان خانواده دیگر بلخی در صحنه سیاست خراسان ظهور یافت، ایشان از اولاد سامان خدات زردشتی ساکن دهکده سامان بلخ بودند، و بدین سبب اورا (سامان خدات) میگفتند.^۳

گویند سامان خدات در حدود (۱۹۷ هـ = ۸۱۲ م) بر دست مامون الرشید خلیفه مسلمان شد و فرزندش اسد به حضرت خلیفه راه یافت، و از فرزندان او احمد حکمرانی فرغانه را داشت، در سنه (۲۶۱ هـ = ۸۷۴ م) خلیفه المعتمد عباسی یکنفر فرزند احمد را که نصر نامداشت به امارت ماوراء النهر شناخت، که از همین اوقات دوره شاهی سامانیان آغاز شد، و در سال (۳۹۵ هـ = ۱۰۰۱ م) با سقوط شهزاده آخرین سامانی ابو نصر ابراهیم منتصر بن نوح دوم بدست سلطان محمود خاتمه یافت.

عصر سامانی زمان تقویه و نضج مدنیت خراسانیست که دران علم و ادب و صنعت طراوت یافت، و جریان انتقال کلتوری بهر طرف موجود بود، پادشاهان و وزیران دربار سامانی نهایت دانشمند و ادب پرور بودند، و در بخارا کتب خانه عظیمی داشتند، که ابن سینای بلخی ازان استفاده ها نموده، و کتبی را دران خواند، که

۱. ترجمه تاریخ یمنی ص ۲۵۲.

۲. تاریخ ادبیات ایران ۶۱۱۱.

۳. ملوک الارض حمزه اصفهانی ۱۵۰ و تاریخ بخارا از نرشخی ۷۰.

۴. زین الخبار گردیزی ص ۱۴.

جای دیگر ندیده بود.^۱ یاقوت در مرو ۱۲ کتب خانه را دید که یکی از آن نزدیک ۱۲ هزار کتب داشت^۲ و مدارس بزرگ در سیستان و بخارا و بلخ و هرات و دیگر شهرهای خراسان موجود بود^۳ و کارهای بسیار مهم درین دوره صورت گرفت. مثلاً ابو زید بلخی (متوفی ۳۲۲ هـ = ۹۳۳ م) متکلم و فیلسوف معروف کتاب نظم القرآن را بر عایت ظواهر معانی آیات قرآن نوشت^۴ و جیائی متوفی (۳۰۳ هـ = ۹۱۵ م) هم تفسیری بفارسی نوشت^۵ و دانشمندان فقه و حدیث مانند عبدالله بن داؤد سجستانی (متوفی ۳۱۶ هـ = ۹۲۸ م) و امام محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ هـ = ۸۷۲ م) جامع صحیح البخاری و امام مسلم بن حجاج نیشاپوری (متوفی ۲۶۱ هـ = ۸۷۴ م) جامع صحیح مسلم، و امام ترمذی (متوفی ۲۷۹ هـ = ۹۹۲ م) جامع سنن ترمذی و امام نسائی (متوفی ۳۰۳ هـ = ۹۱۵ م) جامع سنن نسائی، و ابو حاتم سجستانی (متوفی ۲۵۵ هـ = ۸۶۸ م) بوجود آمدند، و ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی وزیر معروف سامانی تاریخ الرسل و الملوک محمد بن جریر طبری را از عربی بفارسی در سنه (۳۵۲ هـ = ۹۶۳ م) ترجمه نمود، و همچنین جمعی از علمای بلخ و سیستان و هرات بفرمان منصور بن نوح سامانی در حدود سال مذکور تفسیر طبری را از عربی بفارسی ترجمه کردند^۶ که این دو کتاب مهمترین آثار ادبی زبان دری است.

طوریکه درین عصر رشته روابط فکری و ادبی خراسان را با مدنیت و کلتور عربی می بینیم، دربار سامانی را با ملل چین و هند نیز مربوط می یابیم، مثلاً یکی از وزرای دانشمند و نامور سامانی ابو عبدالله احمد بن محمد جیهانی که دوره وزارتش از (۳۶۵ هـ تا ۳۶۷ هـ = ۹۷۵ تا ۹۷۷ م) بوده^۷ و بقول البشاری مقدسی صاحب فلسفه و نجوم و هیئت بود، بتمام ممالک اشخاصی را فرستاد، و مسافران آن دیار را فراهم آورد، تا معلومات جغرافی و راهها و احوال ممالک را در کتابی نوشت، که همین جهانگرد عربی در هفت جلد متن عربی آنرا در خزائن عضد الدوله (دیلمی) و باز در

۱. طبقات الاطبا ن ۲ ر ۴.

۲. معجم البلدان ماده مرو.

۳. تاریخ بخارا ص ۶۷، تاریخ سیستان ص ۸۹.

۴. معجم الادباء ۳ ر ص ۲۹.

۵. الحضارة الاسلامیه ۱ ر ص ۳۳۲.

۶. تاریخ ادبیات ایران ۱ ر ص ۶۱۹.

۷. زین الخبار ۳۶.

نیشاپور ترجمهٔ مختصر آنرا دیده بود. وی گوید که جیهانی در کتاب به مسائل نجومی و فلکی و هندسی پرداخته و از اصنام هند و عجایب سند و جبال و منازل و شهرها و دشتها و تجارت خانها و دریاها به تفصیل سخن رانده است.^۱ هکذا در همین عصر مردی جوزجانی که بدربار آل فریغون جوزجانان شمال افغانستان راهی داشت، برای امیر ابی الحرث محمد بن احمد فریغونی کتابی را بزبان فارسی در سنه (۳۷۲ هـ = ۹۸۲ م) بنام حدود العالم من المشرق الی المغرب بر جغرافیای دنیا نوشت، که از مهمترین آثار جغرافی و ادبی زبان دری خراسانی است، وی درین کتاب معلومات مفصلی را راجع به جغرافیا و احوال اجتماعی و اقتصادی و بازرگانی قسمت مکشوف دنیا از افریقا تا چین و هند میدهد، که این اطلاعات وی مخصوصاً راجع بخراسان و هند و چین و تبت و غیره از غنایم روزگار است، و ازین هر دو کتب جیهانی و جوزجانی پدید می آید که سیر جریان افکار و معلومات و علوم از خراسان بهر طرف جاری و ساری بوده است، و امرای آل فریغون افغانستان درین حرکت سهمی بارز داشته اند.

(باقیدارد)

۱. احسن التقاسیم ص ۳ و ۳۴۶.

بهره افغانستان در انتقال و تخلیق افکار و آثار فرهنگی

در دوره اسلامی^۱

(۳)

یک نمونه روشن سیر افکار هندی بخراسان اینست که مردم اینجا در طب همواره رای حکیمان هند و عقاقیر و دارو های آن سر زمین را اهمیت فراوان میدادند، چنانچه در سالهای بعد از (۳۵۰ هـ = ۹۶۱ م) یکی از حکیمان هرات ابو منصور موفق بن علی هروی، کتابی را بزبان پارسی بنام الابنیه عن حقایق الادویه تالیف کرد، که در مقدمه آن گوید:

«حکیمان هند بر صوابند، و من راه حکیمان هند گرفته ام، ازان جهت که دارو آنجا بیشتر است، و عقاقیر آنجا تیز تر و خوش تر و همت آن مردمان باسقتصا اندر حکمت بالغ تر است.»^۲

نخستین سلطه سیاسی و ادبی افغانی در هند:

لودی طایفه ایست از افغانان که در حدود (۳۷۰ هـ = ۹۷۰ م) حکمداری ازین قبیله بنام شیخ حمید لودی از ملتان تا دامنهای کوه سلیمان حکم میراند که با جی پاله راجه هندوی لاهور و تکسیلا متحد بود، و در مقابل سبکتگین پدر سلطان محمود که حکمران غزنه شد، مقاومت میکرد. از اعقاب شیخ حمید شیخ رضی بردار زاده و نصیر پسر حمید و ابوالفتوح داؤد بن نصر را میشناسیم، که در سنه (۴۰۱ هـ = ۱۰۱۰ م) سلطان محمود همین ابوالفتوح را گرفته و سلطه دودمان لودیان ملتان را خاتمه داد.^۳

۱. آریانا شماره سوم، سال بیستم ص ۵-۱۴، ۱۳۴۰ ش.

۲. مقدمه نسخه خطی الابنیه موزه ویانا.

۳. تعلقات هند و عرب، زین الاخبار، تاریخ یمنی، فرشته، شوکت افغانی، پته خزانه و غیره.

این خاندان ممثل اولین ثقافت اسلامی و افغانی در هند است، که دو نفر شیخ رضی بردار زاده حمید، و نصر بن حمید، قدیم ترین اشعار پشتو را در ملتان سروده اند، که بحواله کتاب اخبار اللودی تالیف شیخ احمد بن سعید لودی (۶۸۶ هـ = ۱۲۸۷ م) بما رسیده است^۱ و باستناد آن گفته میتوانیم که در اواسط قرن چهارم هجری کلتور و ادب و فکر افغانی عین تا ملتان ریشه دوانیده بود.

دوره غزنویان و غوریان و فتوحات افغانی در هند:

دوره غزنویان از (۳۵۰ هـ = ۹۶۱ م) با سلطه سپه سالار سامانی الپتگین بر غزنه و زابلستان آغاز میگردد، که بعد ازو امیر سبکتگین بن جوق دامادش که مرد نو مسلم کافی و دلاوری بود^۲ و بقول نظام الملک و حمد الله مستوفی دختر یکی از روسای زاول را بزنی گرفته بود^۳ از تخارستان و آمو تا قصدار بلوچستان کنونی و از سواحل سند تا سیستان و نشاپور خراسان را بدست آورده و بتاریخ ۲۷ شعبان (۳۶۶ هـ = ۹۷۶ م) بر تخت غزنی نشست. این مرد دلاور که پدر سلطان محمود است، بنیاد ثقافت و کلتوری را که قبلاً بدست فاتحان اسلامی و دولت های صفاری و سامانی در افغانستان گذاشته شده بود و استواری بخشیده و در وادی لغمان و پشاور و بقایای هندوشاهان در آویخته و مردم افغانستان شرقی را که بنام افغانه و خلج یاد شده اند (جمع آن خلجیه و عبارتند از غلجیان کنونی) باسلام تبلیغ و مطیع کرده و در عساکر خود داخل نمود.^۴

بعد از سبکتگین پسرش سلطان محمود شهنشاه و فاتح معروف آسیا که موسیو رته گروسه R. Grousset او را نمونه سرباز شجاع تورک افغان خوانده^۵ در سنه

۱. پته خزانه، طبع کابل، ص ۶۷ ببعد. و اورینتل کالج میگزین، طبع لاهور، می ۱۹۴۸ - ۱۹۵۹ م.
۲. تاریخ بیهقی ۱۰۳۱.
۳. سیاست نامه ص ۱۲۶ و تاریخ گزیده.
۴. الکامل ابن اثیر.
۵. تمدن ایرانی ص ۴۰۸.

(۳۸۸ هـ = ۹۹۸ م) بر تخت شاهی نشست و مملکتی را که از سواحل جمنا تا اصفهان وسعت داشت در تحت مرکزیت غزنه در آورد، که کار نامهای جنگی وی در ایران و هند مورد بحث ما نیست، ولی شهنشاهی وی که تا روز مرگش ۲۳ ربیع الاخر (۴۲۱ هـ = ۱۰۳۰ م) مدت ثلث قرن دوام کرد؛ در بر اعظم آسیا مزج و تحول شدید فکری و کلتوری را بین ممالک مفتوحه بوجود آورد، وی مرد جنگی و دلاوری بود، که بقول ابن خلکان هر سال غزوی را در هند بر خود فرض گزاردانیده بود^۱ و لشکر بزرگ از عناصر تورکی و افغانی و تاجیک و هندو و خلجی (غلجی) تشکیل داد^۲ و با ادب و علم و فرهنگ نیز علاقه داشت، چنانچه همواره احادیث نبوی را شنیده و مذهباً تابع امام شافعی بودی^۳، و دربار وی مجمع شعرای بزرگ فارسی مانند فردوسی و فرخی و منوچهری و عنصری و علمای معروف مانند البیرونی و ابن سینا و ثعالبی و خمار و العتبی و غیره بود.

در لشکر غزنویان عناصر و سپه سالاران هندی بسیار بودند و از پیلان هندی همواره در امور لشکری کار میگرفتند^۴ و ما از لشکر هندی در غزنه و تگین آباد و سواران هندو و سالار هندو که نامش تلک بود در عصر سلطان محمود و پسرش مسعود اطلاعات گرانبھائی را بوسیله مورخ دربار غزنوی ابوالفضل بیهقی داریم^۵ و حتی باری در گرگان پارس هم هندوان را در لشکر سلطانی می بینیم^۶ و نقیبان (افسران) هندو را هم در لشکر غزنویان داشتیم^۷ و باری با صد هزار لشکر محمودی در بلخ (۵۰۰) فیل هندی همراه بود، و هر پیل صد هزار درهم قیمت داشت.^۸

سلطان محمود بکشور هند روشنی های فکر و تمدن و فرهنگ افغانی را

۱. وفیات الاعیان.

۲. تاریخ یمینی، العتبی.

۳. ابن خلکان.

۴. بیهقی ۷.

۵. بیهقیص ص ۷ - ۲۷۹ - ۳۲۰ - ۲۹۷ - ۵۲۳ - ۵۴۹ - ۶۰۳ - ۸ - ۶ - ۷۵۵ و غیره.

۶. بیهقی ص ۵۴۹.

۷. بیهقی ص ۲۶۶.

۸. بیهقی ص ۸۲۱-۶۹۱.

بصورت اساسی انتقال داد؛ در لاهور بنام «محمود پور» سکه زد^۱ و بعد از او در سلطنت اولاد و احفادش که تا آخر سلطنت خسرو ملک (۵۸۳ هـ = ۱۱۸۶ م) دوام کرد. هنگامیکه غزنه پایتخت ایشان در خطر دشمنان می آمد، لاهور قرار گاه ثانی ایشان بود، آنرا «غزنه ثانی یا کوچک» می نامیدند و درین حال عین آثار مدنی و ادبی و فکری و حیاتی غزنه به لاهور انتقال می یافت، که آنرا باشکال مذهبی و ادبی و صنعتی و کلتوری و علمی حصر کرده می توانیم.

از نظر مذهبی و روحانی:

دو فرقه مهم اسلامی در هند نفوذ پیدا کردند، که یکی طایفه صوفیان افغانی اند و دیگر فرقه اسماعلیان شیعه است، که این طایفه نیز از راه افغانستان به ملتان و سند و سواحل جنوبی آن راه یافته و هزارن نفوس را به عقاید خود در آوردند، و حتی مدتها در ملتان و منصوره حکومت داشتند، و بقول البشاری مقدسی که در حدود (۳۷۵ هـ = ۹۸۵ م) سند را دیده بود، در ملتان اهل تشیع بودند، که در اذان «حی علی الخیر العمل» میگفتند، و بنام خلیفه فاطمی مصر خطبه میخواندند و بدربار وی تحفه ها میفرستادند^۲ و بعد از ان البیرونی نیز در (۴۲۴ هـ = ۱۳۰۲ م) گوید: که قرامطه بر ملتان دست یافتند و جلم بن شیبان در آنجا مسجد امویان را بست و این قرامطه صد سال قبل از البیرونی بر ملتان حکم میراندند^۳ که حدود (۳۲۴ هـ = ۱-۳۱ م) باشد، بقرار یک مکتوبی که در کتاب مذهبی فرقه دروزی شام و لبنان است و در سنه (۴۲۳ هـ، ۱۰۳۱ م) بنام «اهل توحید ملتان و هندوستان عموماً و شیخ ابن سومر راجه پال خصوصاً» نوشته شده^۴ این مطلب ثابت میآید که تا این عهد هم اسماعلیان در ملتان و هند تشکیلات خاص و شیخی از خود داشتند.

۱. انسایکلوپیدی اسلامی، ماده افغانستان.

۲. احسن التقاسیم ص ۴۸۱-۴۸۵.

۳. کتاب الهند ص ۵۶.

۴. تعلقات هند و عرب ص ۳۲۵.

این فکر و این فرقه بعد از (۳۰۰ هـ = ۹۱۲ م) در خراسان و ماراء النهر ریشه دوانیده بود، چنانچه از دعوات معروف ایشان محمد بن احمد نسفی (متوفی ۳۳۱ هـ = ۹۴۲ م) نصر بن احمد سامانی را بمذهب اسماعیلی در آورد^۱ دیگر از مبلغین این طایفه ناصر خسرو قبادیانی بلخی (متوفی ۴۸۱ هـ = ۱۰۸۸ م) نیز از بزرگترین دعوات اسماعیلی و حجت خراسان بود، که کتب مهم و اشعار زیاد را درین مورد سروده، و گویند، که بهند هم سفری را نموده است^۲ و ابو یعقوب اسحق بن احمد سگزی در حدود (۳۸۰ هـ = ۹۹۰ م) کتاب کشف المحجوب را بفارسی در عقاید و مسایل این مذهب تالیف نموده است^۳ و چون دعوات و مبلغان اسماعیلی اکثر خراسانی اند، و آشیانه این مردم نیز از خراسان بود، بنا بران انتقال این فکر و عقیده به سند و هندوستان ازین راه است، و امروز هم میلیونها نفوس اسماعیلی در نیم قاره هند موجود اند.

اما طایفه صوفیان نیز با فاتحان افغانی بسر زمین هند قدم گذاشتند، این مردم به نیروی اخلاق و تبلیغ نیکی و خدا پرستی و نوع دوستی، زیاده از شمشیر فاتحان در هند کار کردند، و مردم را بزیور اسلام مشرف ساختند. هند محل مناسبی برای انکشاف افکار صوفیان افغانستان بود، که با این طریقت اکثر مردم با سواد دلچسپی داشتند. علاقه بتصوف را نه تنها بین دانشمندان و علمای دینی و سخنوران آنوقت افغانستان می یابیم، بلکه در افکار فلاسفه نیز می بینیم، مثلا فیلسوف معروف ابن سینا بلخی به حکمت اشراق و اصول تصوف گروید و در شرح حالش آورده اند، که با ابو سعید ابوالخیر معروفترین صوفی قرن چهارم (متوفی ۱۰۹۴ م) محشور بود و با او مکاتبه داشت^۴ و مؤلفین دایرة المعارف آنوقت اخوان الصفا که اکثر آنها اهل

۱. سیاست نامه و تاریخ الاسلام سیاسی ۱۵۷، ۳.
۲. تاریخ ادبیات ایران از دکتور شفق ص ۱۳۹.
۳. تاریخ ادبیات ایران از صفا ۱ ر ۶۳۳.
۴. تاریخ مذکور ۱ ر ۳۰۶.

خراسان بودند، نیز فرقهٔ ایشانرا صوفیهٔ خالصه نامیده اند.^۱

در قرن اول اسلامی بلخ و اطراف آن از مراکز بسیار مهم تصوف شد، و درین تصوف آثاری از انتقال فکر هندی بنظر می آید. مثلاً عقیده فنا فی الله که تا اندازه ئی مقتبس از افکار هندیست، بیشتر بوسیله صوفیان خراسان از قبیل بایزید البسطامی و ابو سعید ابوالخیر ترویج میشده است.^۲ چون در همین سر زمین تا ظهور اسلام بودیزم موجود بود، پس جای تعجب نیست که فلسفهٔ فنا را که نوعی از نروانا Nirvana است، با اصول مقامات صوفیهٔ اسلام تطبیق کرده باشند.

گولد زیهر مستشرق معروف معتقد است که صوفیان قرن دوم هجری، سر گذشت ابراهیم ادهم امیر زادهٔ بلخی (متوفی حدود ۷۷۷ م) را که ترک دنیا نموده بلباس درویشان در آمده بود، و بواسطه ریاضت های طولانی از بزرگان صوفیه شده است، مطابق آنچه از شرح حال بودا شنیده بودند ساخته و پرداخته اند^۳ و وان کریمر Von Kremer نیز عقیده دارد که افکار و عقاید هند در سیر تکامل تصوف تأثیرات معتناهی داشته است.^۴

پس نفوذ فکر هندی در تصوف ظاهر است، و البته تصوف اسلامی هند خصایصی دارد که در خانقاهای هند دیده میشود، و چون صوفیان اسلامی پیروان مذاهب مختلف را بنظر برابری و مهربانی میدیدند؛ و هندیان نیز این عقاید را بیگانه نمی یافتند، بنا بران صوفیان اسلامی در هند بکمال احترام پذیرفته می شدند.

یکی از سالاران کاروان عرفان شیخ صفی الدین حقانی از راه خراسان به اوچه (پنجاب) آمد، و در همین مرکز فرهنگ بسال (۳۹۸ هـ = ۱۰۰۷ م) از جهان رفت، وی شهر اوچه را مجدداً آبادان ساخت؛ بعد ازان شاه یوسف گردیزی (۶۲۲ - ۵۴۷ هـ = ۱۱۵۲-۱۰۶۹ م) از گردیز جنوبی کابل در ملتان چراغ خدا شناسی را بر افروخت

۱. مقدمه اخوان الصفا ۱ ر ۱.

۲. تصوف اسلام از دکتور غنی ص ۳۱.

۳. تاریخ تصوف در اسلام از دکتور غنی ص ۱۵۷.

۴. تاریخ ادبیات ایران از براون ۶۱۲۱۱.

و دودمان گردیزیان پنجاب تا کنون دران شهر موجود است. شیخ علی بن سید عثمان هجویری غزنوی که لاهوریانش داتا گنج بخش خوانند و تألیفات متعدد از قبیل کشف المحجوب بفارسی و عربی دارد، شالوده خیر و صلاح و تقوی و عرفان را در لاهور نهاده و همدین شهر بعد از (۴۸۱ هـ = ۱۰۸۸ م) در گذشت. حضرت معین الدین حسن سجزی چشتی که در سیستان بدنیا آمده بود، و در چشت هرات و سمرقند و دیگر بلاد خراسان متاع خدا شناسی اندوخته، در هند به نشر عرفان و تصوف پرداخت و بسال (۶۳۲ هـ = ۱۲۳۴ م) در اجمیر از جهان رفت.

حضرت قطب الدین بختیار کاکلی شاعر فارسی و پنبتو در اوچه و غزنه و دیگر بلاد خراسان پرورش یافت، و در دهلی بسال (۶۳۴ هـ = ۱۲۳۶ م) در گذشت. یکی از شاگردان عرفانی وی حضرت فریدالدین شکر گنج (مدفون اجوده‌ن یعنی یک پتن منتگمری در حدود سال ۶۸۷ هـ = ۱۲۸۸ م) نیز از کابل بوده، که در غزنه و بدخشان و بخارا و دیگر بلاد خراسان و پارس بحضور صوفیان بزرگ پرورده گردید، او از راه سیوستان بملتان و بلاد هند وارد گشت. پدر قاضی حمیدالدین ناگوری که عطاء الله نامداشت، در عصر سلطان معزالدین محمد غوری از بخارا بدلهلی آمد و خود قاضی در همین شهر در گذشت (۶۴۱ هـ = ۱۲۴۳ م) وجد حضرت بهاء الدین زکریا سهروردی ملتانی (متوفی ۶۵۶ هـ = ۱۲۵۸ م) از خوارزم بملتان آمد. امیر حسینی غوری (متوفی بعد از ۷۲۹ هـ = ۱۳۲۴ م) شاعر متصوف و مرید خاندان حضرت زکریا ملتانی از کزیو غور و هرات به ملتان پا گذاشت، و دودمان حضرت خواجه نظام الدین اولیا (مدفون دهلی ۷۲۵ هـ = ۱۳۲۴ م) از بخارا به بدایون سکونت پذیر شد. پدر حضرت ابو علی قلندر (مدفون پانی پت ۷۲۴ هـ = ۱۳۲۳ م) سالار فخرالدین که از نسل حضرت امام ابو حنیفه استرغچی کابلی بود از عراق به پانی پت هند آمد. همچنین خواجه شمس الدین ترک فرزند احمد یسوی از ماوراء النهر و جد خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلی (متوفی ۷۵۷ هـ = ۱۳۵۶ م) از خراسان بلاهور، و جد حضرت سید جلال الدین بخاری مشهور به جهان گشت و محدوم جهانیان (متوفی

اوچه ۷۸۵ هـ = ۱۳۸۳ م) از بخارا به ملتان آمد و خانواده حضرت سید محمد گیسو دراز (متوفی گلبرگه دکن ۸۲۵ هـ = ۱۴۲۱ م) نیز اصلا از سادات هراتی بودند که بدهلی ساکن شدند.^۱

دیگر شخصیت بسیار مؤثر و نامور تصوف اسلامی و فرهنگ افغانی که در هند کارهای نمایان دارد، سید احمد ولد سید زین العابدین مشهور به سلطان سخی سرور از اولیای ملتان سمبول ثقافت مشترک هند و افغان است (مدفون شاه کوت ۵۷۷ هـ = ۱۱۸۱ م) که از روی سطوت روحانی و شکوه معنوی به لقب «سلطان لکه داتا» شهرت یافته^۲ و بعد از علی هجویری غزنوی بزرگترین مبلغ فرهنگ اسلامی در هند شمرده می شود. حتی در بین هندوان جالندهر، قبایلی بوده که خود را «سلطانی» می‌گفتند و باین شخصیت بزرگ متصوف اظهار عقیدت میکردند.^۳ این شیخ که بحضور شیخ عبدالقادر جیلانی و شهاب الدین سهروردی و غیره رسیده بود، در غزنی و خراسان سالها بسر برده و از افغانان و مردم پنجاب و هندوان مریدهای فراوان داشت.^۴

تمام این رجال معروف و خدانشناس صوفی مشرب که از افغانستان آمده و در خانقاههای تصوف خراسان پرورده شده اند بافکار و عقاید تصوف خراسان بسرزمین هندوستان منتقل گشتند و مشاعل عرفان را در سر تا سر هند از ملتان تا دکن و بنگال افروختند. ایشان هزاران نفر صوفیان و اولیا را پروردند و به میلیونها نفوس را با تبلیغ قرآن بدین اسلام در آوردند، و صدها کتب در تحقیق تصوف و علوم اسلامی بزبانهای پارسی و عربی و هندی نوشتند، و مکتب خاص را در ادب تصوف کشودند، که کتب ملفوظات و سیر اولیاء و عرفاء و تذاکیر این طایفه بتعداد فراوان باین مکتب فکر، تعلق دارد، و تقلید کتبی است که در خراسان و پارس در شرح احوال و مآثر

۱. بزم صوفیه اردو، تصوف اسلام اردو، فرشته نزهة الخواطر، سبحة المرجان، خزینة الاصفیا وغیره.

۲. خزینة الاصفیا ۲۴۸۱۲.

۳. گزیطیر ضلع جالندر ص ۱۲۱.

۴. آب کوثر از شیخ اکرام ص ۹۱ و نسخه خطی کرامات سخی سرور.

صوفیان بزرگ نوشته شده بود، مانند اسرار التوحید محمد بن منور تألیف (اواخر قرن ششم هجری) در شرح احوال و آثار ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰ هـ = ۱۰۴۸ م) و فردوس المرشدیه تألیف محمود بن عثمان بسال (۷۲۸ هـ = ۱۳۲۷ م) در شرح احوال و آثار و اقوال شیخ ابو اسحق بن شهریار گزورنی (متوفی ۴۲۶ هـ = ۱۰۳۵ م) و غیره، بلکه هندیان درین زمینه بسیار پیش هم رفتند، و کتب ایشان معرف خوب احوال روحی و اجتماعی هند است.

از نظر تاثیر و انتقال افکار عرفانی اسلامی و تأسیس مکتب خاص تصوف اسلامی در هند شخصیت برجسته شیخ علی هجویری غزنوی که قبلاً مذکور افتاد، خیلی مهم است، زیرا این مرد بزرگ تنها از راه تلقین و تربیه اخلاق و خدا پرستی همان کار عظیمی که سلطان محمود به لشکر کشی های سنگین خود انجام نداده بود، در سایه صلح و صفا و بشر دوستی و نوع پروری تکمیل کرد، و فکر تصوف و مسلمانی را در مردم هند به نحو اکمل پروراند، که مردم او را تا کنون داتا یعنی پدر خوانند، و آرامگاه او را می پرستند.

تأثیر علمی:

برای توضیح تأثیر علمی هند بر خراسان و از خراسان بر هند که بعد از سلطه غزنویان خیلی قوی بوده، و مبحث آن بسیار دراز است، تنها بذکر شخصیت برجسته یکنفر نابغه علمی این دوره اکتفا میکنیم، که ابو ریحان البیرونی است (متولد ۳۶۲ هـ = ۹۷۲ م و متوفی در غزنه ۴۴۰ هـ = ۱۰۴۸ م). وی نظر بسیار وسیع داشت و میخواست فلسفه افلاطون و حکمت هندی و افکار صوفیانه را بهم بیامیزد^۱ در فلسفه پیر و روش متعارف کنندی و فارابی و غیره هم نیست تا جائیکه از روی آثار الباقیه میدانیم اولین کس که با روح علمی و روش تجربی در صحت تعالیم حکمت یونان شک کرد و بران اعتراض نمود ابوریحان است که بعدم کفایت روش قیاس و ما قبل

۱. تاریخ فلسفه اسلام ترجمه اردو ص ۱۶۸.

تجربی که از خصائص حکمت یونان است و قرن‌ها باعث رکود علمی گردیده پی برده و صحت و مزیت تجربه علمی و روش استقرائی را در یافته است.^۱

ابو ریحان که اصلاً از سرزمین «بیرون» شمال خراسان بود، زبانهای پارسی و سنسکریت و عربی را می فهمید و تا حدی با عبری و Syriac هم آشنا بود، و بدین سبب بر معلومات ملل هندی و عربی و ایرانی احاطه داشت، و با عدم تعصب حقیقت را از هر جا می جست. بیرونی بعد از فتوحات سلطان محمود، برای مطالعه اوضاع علمی و عقاید هندوان و آموختن زبان سنسکریت و ریاضیات و نجوم آنسرزمین از غزنه بهند سفرهای ممتد طولانی کرد؛ که در نتیجه «کتاب ما للهند من مقولة مقبولة فی العقل او مردولة» را در عقاید هندوان و آرای ایشان در باب مسایل فلسفه و نجوم و هئیت و آداب دینی و اجتماعی نوشت؛ و با علمای آن دیار محشور گشت و حتی کتاب بید (ویدا) را ترجمه نمود^۲ و در مؤلفات خود که تا (۴۲۷ هـ = ۱۰۳۵ م) عدد آن به (۱۱۳) میرسید بسا از مسایل هئیت و طب و نجوم و اسما و تاریخ و حکمت و ریاضی و مباحث فیزیکی و جغرافیا و دارو شناسی و عمل و آلات فلک شناسی و عقاید مردم هند را با شرح آن از نظر فلاسفه یونان و عرب بیان داشته است.^۳ گویا این دانشمند بزرگ کوشش داشت که علوم بشری را از راه مقایسه بین مدنیت‌های عمومی انسانی مطالعه نموده و از بین تمام معلومات آنوقت انسان، حقایقی را کشف و تحقیق نماید.

بوریحان علاوه بر فلسفه و علوم یونان به آرای فلسفی سائر ملل هم توجه نمود، وی از آثار فلسفه و فکری هندوان کتبی را به تازی در آورده بود، مانند کتاب شامل، در باب موجودات محسوس و معقول^۴ و علاوه بر آن در مذاهب مانوی و فرق یهود و نصاری و صائبین و چینیان نیز تحقیقات کرد، و اصابت نظر علمی وی ازین پدید می

۱. پیشروان فلسفه جدید از منوچهر بزرگ مهر، مجله سخن شماره ۸-۹ سال ۱۳۳۹.

۲. تاریخ ادبیات ایران صفا ۱ رص ۳۳۸.

۳. رساله البیرونی در فهرست کتب محمد بن زکریا ص ۲۹، ۴۳.

۴. تاریخ ادبیات صفا ۱ ر ۳۳۹.

آید، که بعد از مطالعات علمی خویش در هند توانست که طول دائرة محیط کره زمین را خیلی نزدیک تر به معیار علمی کنونی که در نتیجهٔ اکتشافات سائنس بعمل آمده، تعیین نمایند^۱ وی طولها و عرضهای جغرافی را بدقت اندازه گرفت. در بارهٔ اینکه زمین بر محور خود دوران میکند یا نمی کند، بحث کرد، وزن مخصوص صحیح هجده سنگ گرانها را بدست آورد و طرز که چشمه های طبیعی و چاههای آبفشان (آوتزین) را توضیح نمود، حتی ببحث در بارهٔ وضع درهٔ سند در دورهٔ پیش از تاریخ و در مورد عجایب خلقت آدمیان پرداخت^۲ پس بو ریحان را در دوره اسلامی بهترین ممثل انتقال افکار و علوم و فلسفهٔ یونانی و هندی بعالم اسلام و خراسان میدانیم.

۱. البیرونی از سید حسن برنی طبع هند (اردو).

۲. میراث ایران ص ۴۴۹.

بهره افغانستان در انتقال و تخلیق افکار و آثار فرهنگی

در دوره اسلامی^۱

(۴)

صنعت:

در مباحث گذشته به مدرسه خاص صنعتی کوشانی افغانستان اشاره شد، که آثار آن در پنجاب و هند دیده می شود، و حتی بقول دوکتور هرمان گویتز هنر صنعتی راجپوت هند تا قرن شانزدهم میلادی همان سبکی را که از روی سکه های اولیه سکاها گرفته بود، نگاهداری میکرد و اثرهای قوی این هنر هندی را میتوان این طور توضیح داد: که اجداد قبایل راجپوت نخست در قرن ششم و سپس بر اثر فتح افغانستان بوسیله مسلمین در قرن ۶ و ۷ میلادی از آنسرزمین رانده شده و بهندوستان مهاجرت کرده بودند و با خود آثار صنعتی را برده اند که بروی تخت سلطنتی راجه های پوکال (بیکانیز) که راجپوتهای بهتی از غزنه بدر بردند مخلوطی از نژادهای صنعتی سند و عصر عباسیان مشاهده می شود.^۲

اما از نظر صنعتی هم اثر صنعت دوره غزنوی و سلجوقی و غوری در هند کم نبود چنانچه فتوحات غزنویان ادب و فرهنگ هند را رنگ جدید هندی و خراسانی داد، و فکر جدید را با خود بهند برد، با آمدن شاهان افغانی صنعت خراسانی نیز در هند اثر افگند، و بقول ا، گودر A. Godar محقق فرانسوی غزنه پایتخت محمود شهر پر شکوه و جلالی بود و در آنجا صنعت مخصوص بوجود آمد، که میتوان آنرا «صنعت غزنوی» نامیده و بعدها پایه و اساس صنعت اسلامی هندوستان گردید^۳ و ضمناً صنعت خود هند هم در آن اثر افگند، چنانچه در تزئینات بخصوص در قوسها و طرحهای گل و بوته نفوذ صنعت هند (سولانکی گجراتی) نخست در تابوت سنگی قبر

۱. آریانا شماره چهارم، سال بیستم ص ۵-۱۴، ۱۳۴۰ ش.

۲. میراث ایران ص ۱۵۸.

۳. تمدن ایرانی ص ۴۱.

محمود غزنوی و سپس در تابوت مسعود و بالاخره در بناهای یادگارهای دوره‌های اخیر غزنوی کاملاً آشکار است^۱ و بالعکس مساجد اسلامی بامنازهای بلند و خطوط کوفی و تزئینات آن باشکال و نقوش، که بقول محققین از آثار معماری خراسان و تمام ایران زمین بود و صنعت معماری عرب هم از آن اقتباس کرده بود^۲ در ابنیه هند رواج یافت؛ و بفن معماری هندی که از زمان قدیم در ابنیه معابد بزرگ هند مشهود بود، صبغه جدیدی بخشید، چنانچه حسن نظامی مورخ آن عهد در تعریف مسجد جامع دهلی که قطب الدین ایبک سلطان افغانی آنرا در سنه (۵۸۹ هـ = ۱۱۹۳ م) ساخت^۳ میگوید که: «منبر و محراب و دیوارها را به لطائف کتابت و دقائق صنعت آراست و طاق آنرا به طغرای رحمانی مزین کرد، و قبهای زرین بت خانها بر بالای آن نهاده شد»^۴ که این خود یک نوع امتزاج صنعت تعمیر خراسان و هند بود، و بر همین اساس قطب الدین ایبک در سال (۵۹۷ هـ = ۱۲۰۰ م) مسجد «ارهای دین کاجهوپرا» را در اجمیر ساخته بود.^۵ از آن جمله نوشتن کتیبه های تزئینی گلداز و مشبک و هندسی کوفی بر منارها و طاقها و گنبدها و مداخل مسجد و قصرها از خراسان به هندوستان رسید، و ما همین کتیبه های مزین و منقش کوفی را در گنبد قابوس گرگان (۳۹۷ هـ = ۱۰۰۶ م) و منار رسگت (۴۰۰ هـ = ۱۰۰۹ م) و منار لاجیم (۴۱۳ هـ = ۱۰۲۲ م) در مازندران و منار دامغان (۴۱۷ هـ = ۱۰۲۶ م) میبینیم که نمونه های برجسته و بارز آن با خطوط تزئین کوفی و آجر کاری بسیار نفیس و مترقی عصر غزنویان و سلاجقه و غوریان در منار زاهدان جنوب سیستان (۱۱۵۶ م) و دو منار غزنی (حدود ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۹ م) و یک منار دولت اباد شمال افغانستان موجود است. و مهمترین نمونه صنعت منار سازی دوره غوری که بنام

۱. میراث ایران ص ۱۵۸.

۲. تاریخ صنایع ایران از کریستی ویلسن ترجمه فارسی ص ۱۲۶.

۳. حاشیه سفر نامه ابن بطوطه اردو ص ۵۲.

۴. تاج الماثر خطی.

۵. میراث ایران ص ۱۶۰.

۶. تاریخ صنایع ایران ص ۱۳۹ بعد.

سلطان غیاث الدین غوری (۵۵۸ - ۵۹۹ هـ = ۱۱۶۲ - ۱۲۰۲ م) ساخته شده، اکنون بارتفاع (۶۰) متر در ۶۰ کیلومتری شمال شرق چشت در دهکده جام برکنار هریود در قلب افغانستان واقع است. این منار که در پایان هشت ضلع است، دورا دوری زمین (۳۲) متر محیط و هر ضلع آن ۴ متر است، و ۱۵۲ پته زینه از خشت پخته دارد، و تزئینات آجری و خطوط کوفی بر آن دیده می شود، و احتمال می رود که از بقایای مسجدی باشد که در شهر فیروز کوه پایتخت غوریان آنرا سیل خراب کرده بود.^۱ این منار که دارای سه طبقه است، از روی تزئینات و آجرکاری و خطوط کوفی، مشابه بسیار نزدیک قطب مینار دهلی است، که آنرا سلطان قطب الدین ایبک جانشین سلاطین غوری در دهلی ساخته و تا کنون هم به حیث سمبول زنده و منبع کلتور افغانی در قلب هند ایستاده است، ولی چون بنای منار جام افغانستان چندین سال قبل از قطب منار انجام یافته، بنا بران باید گفت که این منار یک تقلید بسیار متین معماری دوره غوریان افغانی است، که بزرگترین و ظریف ترین اقتباس و توسعه منارهای قدیمی تر غزنوی و سلجوقی است.^۲ این یک مثال برجسته تأثیر فن معماری افغانی بر صنعت ابنیه هند است که اصابت و متانت و رصانت فکر افغانی را در دهلی نمایندگی میکند.

اکنون یک نمونه تأثیر صنعت سکه سازی هندی را در مسکوکات شاهان افغانی ذکر کنیم: سکه شناس معروف انگلیسی لنگورته دیمز میگوید که سلطان مودود بن سلطان مسعود غزنوی (۴۳۲ - ۴۴۱ هـ = ۱۰۴۰ - ۱۰۴۹ م) بر مسکوکات خویش پیکر گاو سیوا Siva را با نوشته سری سمنته دیوه Sari Samonta Diva نقش کرد، که ماخوذ است از مسکوکات هند و شاهان اوهند و تکسیلا.^۳

هکذا محقق فرانسوی گدار گوید: که در عصر سلطان محمود هنر خراسان که نمونه های آن آرامگاه ارسلان جاذب نزدیک مشهد و مقبره امیر اسمعیل سامانی در

۱. طبقات ناصری ۱ ر ص ۴۴۲.

۲. میراث ایران ص ۱۵۹.

۳. انسایکلوپیدی اسلامی ماده افغانستان.

بخارا و آرامگاه سبکتگین در غزنه است رواج داشت و سلطان محمود بعد از فتوحات خود بهمین سبک خراسان ابنیه خشت تراشیده و قالب زده و مناری را در غزنه ساخت، ولی بنظر او ابنیه هندوستان زیبا تر آمد، زیرا در تزئینات آن مرمر هم بود، بنا بران ابنیه غزنه را نیز از مرمر پوشانید، و باین ترتیب یکنوع صنعت مخصوص از ترکیبهای صنعت محلی با هندوستان بوجود آمد چنانچه تزئینات آرامگاه سلطان مسعود کاملاً بسبک هندوست، و فراوانی خارج از حد تزئینات که رسم هندیان بود، جای سادگی نقوش مقامی را گرفت، و این مرحله آخرین هنر غزنویست^۱ که اکنون آثار مزید آن در حفریات و کاوشهای باستان شناسان در لشکرگاه بست و خود شهر غزنه بدست آمده و ممکن است علماء بعد از مطالعه آن در اطراف این صنعت آرای خود بتفصیل گفته بتوانند.

صنایع فلز کاری نیز در خراسان دامنه بسیاری داشته است، و فلز کاران دوره سلجوقی در ترصیع مسی قرمز رنگ و نقره سفید بر روی ظروف برنجی مهارت داشتند، چنانچه از نمونه های صنعت یک قلمدان برنجی در موزه ارمیتاژ موجود است که به صنعت سال (۵۴۳ هـ = ۱۱۴۸ م) خراسان ربط دارد. و هکذا مهمترین و بهترین نمونه آن یک سطل دسته داری است در همان موزه که در سنه (۵۵۸ هـ = ۱۱۶۳ م) در شهر هرات بوسیله محمد بن الوحید ریخته گر و مسعود بن احمد قلم زن برای یکی از تجار شهر زنجان ساخته شده و ازین پدید می آید که از هرات چنین ظروف نفیسه که ترصیع نقره ئی داشت، بجاهای دیگر صادر میشد. نقشه های این ظروف و عالی از نقره و مس درست شده و پنج ردیف است، دو تای آن مجالس شادی دربار و شکار است، و بقیه مزین با خطوط کوفی و نسخ میباشد، و قسمت های عمودی خط نسخ تبدیل بدن و سر و کله آدمکهای گردیده که غالباً بسیار دلپذیر و دقیق تهیه شده است.

و از همین قبیل است ظروفی که امضای هنرمندان خراسانی دارد، و مهمترین

۱. تمدن ایرانی ص ۴۱۲.

آنها ابریق منقشی است که در سال (۵۷۷ هـ = ۱۱۸۱ م) در شهر هرات ساخته شده و در موزه تفلیس موجود است، و تمام این نمونه های برجسته و ثمین صنعتی هنر مردم خراسان را درین دوره نمایندگی میکند^۱ و دکتور دیماندر رئیس موزه نیویارک در باره آن گوید: که با کمک این ظروف که متعلق بهرات است میتوان یک مکتب جداگانه ترصیع برونز و مس را تشخیص داد... و ابریق موزه تفلیس که سازنده آن هم یکنفر هراتی محمود بن محمد است نیز شهادت میدهد که ظروف ساخت هرات دارای طرح و خصائصی هستند که مخصوص خراسان است... و ابریق موزه نیویارک که باشکال نباتی و گلدانی و حیوانات دونده تزئین گردیده و برای علی بن عبدالرحمن بن طاهر الادیب سیستانی ساخته شده به خطوط باریک زیبا و شکل شیر اسلوب سلجوقی آراسته است.^۲

از نظر ادب:

اما از ناحیه ادبی نیز تأثیر ثقافت و فکر افغانی در هند اسلامی خیلی نمایان و بارز بود، زیرا زبان پارسی از غزنه و خراسان بهند رفت و زبان درباری و ادبی و علمی دیار هند گردید، مشاهیر شعرای دربار محمودی و دیگر شاهان غزنوی و غوری مانند فرخی و عنصری و عسجدی قصاید مطول در فتح سومنات و توصیف قلعه های استوار هندوستان و کوهها و دشت ها و دریاها و مناظر آنجا و کیفیات و مسافرت و جنگها و غیره بنظم آوردند^۳ و فردوسی معروف نیز در شهنامه از هند و حکمت آن و ما للهند ذکرها و یادها دارد، و در خود هند هم شاعران بزرگ پارسی پیدا شدند، مانند ابوالفرج رونی (منسوب به رونه از توابع لاهور)^۴ که در حدود (۴۹۲ هـ = ۱۰۹۸ م) در لاهور میزیسته و قصائد غرا در مدح سلاطین غزنوی سروده، که دال بر اوستادی و

۱. میراث ایران ص ۲۱۳.

۲. رهنمای صنایع اسلامی ص ۱۴۴.

۳. روابط ادبی ایران و هند ص ۲۴.

۴. لباب الالباب عوفی ۲ ر ص ۲۴۱.

پختگی شعر اوست، و کسیکه در لاهور صد سال بعد از فتوحات محمودی بدین مهارت و طراوت شعر میسراید، دلالت بر شدت تأثیر ادبی پارسی در آن کشور دارد، و همدرین ایام شاعر بسیار زبردست و توانای پارسی مسعود سعد سلمان در غزنه و لاهور و جالندر زندگی میکرد (۴۳۸ - ۵۱۵ هـ = ۱۰۴۶ - ۱۱۲۱ م) این شاعر بزرگ نیز در اشعار خود افکار و سنن ادبی غزنه و خراسانرا به هند انتقال داده و محیط و فکر هندی نیز در اشعار او تبارز کرده است، مثلاً: در قصیده مدح مسعود شاه غزنوی (۴۹۲ - ۵۰۹ هـ = ۱۰۹۸ - ۱۱۱۵ م) از مذهب تناسخ که جزو مهم فلسفه هندیست و کذالک از خنجر های هندی ذکر کرده و گوید:

گر مذهب تناسخ اثبات گرددی من گویمی تو بیشک نوشین روانیا
 شاه! نظام یابد هندوستان کنون زان خنجر ز دوده هندوستانیا^۱
 در مدح برشکال منظر زیبای برسات هند و سرسبزی و طراوت و خوبی هوا و
 دلاویزی کشور هند و لاهور را چنین می ستاید:

برشکال ای بهار هندوستان! ای نجات از بلای تابستان
 دادی از تیر مه نشانیها باز رستیم از حرارت ها
 سبزهها را طراوتی دادی! عمرها را حلاوتی دادی!
 راغ را گل زمردین کردی! باغ را شاخ بسدین کردی!
 گرچه خرم شدست لوهاوور باشد آنکس که می خورد معذور
 منظر شاه خلد را ماند که بروابر گوهر افشانند... الخ

بعد از دوره غزنویان، غوریان افغانی بر هند دست یافتند و سلطان معزالدین غوری بعد از سفرهای فراوان بهند در (۶۰۲ هـ = ۱۲۰۵ م) در دهمیک (جهلم پنجاب) کشته شد.^۲ از رجال دربار وی سلطان قطب الدین ایبک (۶۰۲ - ۶۰۷ هـ = ۱۲۰۵ - ۱۲۱۰ م) در لاهور و ناصر الدین قباچه (۶۰۲ - ۶۲۵ هـ = ۱۲۰۵ -

۱. ریاض الشعرا و مجمع الفصحا.

۲. دیوان مسعود سعد ص ۴.

۳. طبقات ناصری طبقه ۱۸-۱۹ و الکامل ۱۲ ر ۸۳.

۱۲۲۷ م) در پنجاب جنوبی و سند پادشاهی کردند. این هر دو پروردگان دربار غوری رجال علم پرور و ادب دوست و رعیت خواه بودند، و چون قطب الدین از خوردی در مهد فرهنگ و ادب یعنی خراسان و در خاندان علمی قاضی القضاة فخرالدین بن عبدالعزیز کوفی از احفاد امام اعظم ابوحنیفه تربیه شده بود^۱ بنا بران بعد از تصرف دهلی آثار مدنیت و فرهنگ و آداب و افکار خراسان و دربارهای غور و غزنه را در هند بپراگند، چنانچه بقول حسن نظامی درین عصر «خطه لوهور که مستقر سریر سلاطین و مطلع خورشید ارباب یقین و منشأ اصحاب فضل و تقوی و مامن زهاد و عاد و مسکن اقطاب و اوتاد گشته است دارالملک دولت شد، و شعار شرایع اسلام بغایت ظهور انجامید و مناہج و شعائر مسلمانی بکمال وضوح پیوست... و توقیر و احترام علمای دین را واجب دانسته و ائمه و علمای دین... به لطف اعزاز و نواخت کرامت و تشریف اسپ و ساخت اختصاص یافتند...»^۲

چون کمی بعد جهانگیران وحشی مغول بر افغانستان حمله کردند، و شهرهای بزرگ و معمور آنرا ویران و قتل عام نمودند، بسا از رجال معروف و اهل علم و ادب و صنعت و رجال اداره و حکمرانان خراسان بسرزمین هند که از شر وحشیان مغول دور بود پناه آوردند، و این مردم هر یک آثار ثقافت و ادب هنر را با صبغه فکر و فرهنگ افغانی با خود بهند بردند و ریشه های فرهنگ افغانی و هندی را که بر پهلوهای ادب و صنعت و آرت و اداره و تهذیب و تمدن احتوا داشت دران سرزمین استوار تر ساختند که ما درینجا به مشاهیر این ناشران علم و ادب اشاره میکنیم:

امام بهاء الدین محمد اوشی از ماوراء النهر بهند آمد، وی شاعر ادیب بود؛ و در مدح قطب الدین ایبک قصائد آبدار گفت و بعد از مدتی بوطن خود رفت و عهده شیخ الاسلامی را در انجا یافت^۳ و در سنه (۶۰۷ هـ = ۱۲۱۰ م) از جهان رفت^۴

۱. طبقات ناصری ۱ ر ۴۸۸ و تاریخ فخرالدین مبارکشاه ص ۲۱.

۲. تاج المآثر.

۳. لباب الالباب ۱ ر ۱۸۹.

۴. روز روشن.

همچنان صدر اجل جمال الدین محمد بن نصیر شاعر دربار ملوک غور و مؤلف مجلس آرای شهابی و قاضی حمید الدین علی بن عمر محمودی شاعر و منشی از رجال این دربارند^۱ که از خراسان متاع علم و فضیلت و انشاء و شاعری را با خود بهند نقل دادند.

دیگر شخصیکه از نشاپور براه غزنه بدهلی آمد و بدربار قطب الدین پیوست، حسن نظامی نشاپوری است که بقول بعضی فرزند نثرنگار و ادیب معروف فارسی نظامی عروضی سمرقندی (حدود ۵۱۰ هـ = ۱۱۱۶ م) است.^۲ وی در (۶۰۴ هـ = ۱۲۰۵ م) تاج المآثر را در تاریخ معاصر خود بفارسی مسجع و مرصع بنام سلطان ایبک نوشت و علاوه بر فن تاریخ نویسی فارسی مکتب انشای مرصع و مسجع فارسی را نیز در هند کشود، و در مدح قطب الدین وضع فرهنگی و روحانی هند را با نشر مبادی اسلامی درین دو بیت خوب تصویر کرده است:

از تیغ او بجای صلیب و کلیسیا در دار کفر مسجد و محراب و منبر است
آنجا بود که نعره و فریاد مشرکان. اکنون خروش و نعره الله اکبر است^۳
امام محمد بن منصور مبارکشاه مشهور به فخر مدبر که از خانواده علمی و معتبر غزنی بود، و در لاهور و ملتان در حدود (۶۱۰ هـ = ۱۲۱۳ م) زندگی میکرد، کتاب بسیار مفید و گرانبهای (آداب الحرب و الشجاعه) را بنام سلطان شمس الدین ایلتتمش نوشت که دران بسا از اطراف حیات هندی و افغانی را با نکات و تکتیک نظامی آن عصر روشن ساخت.

دیگر از رجال بسیار معروف علمی این عصر امام رضی الدین حسن صاغانی است که پدرش از چغانیان ماوراء النهر بلند شد، و خود امام در سنه (۵۷۷ هـ = ۱۱۸۱ م) در لاهور بدنیا آمد، و در غزنه و بغداد تحصیل علم نموده و هم در بغداد

۱. لباب الالباب ۱ ر ۱۱۷ بیعد.

۲. رویداد معارف اسلامیة ۱۹۳۶.

۳. تاج المآثر.

بسال (۶۵۰ هـ = ۱۲۵۲ م) از جهان رفت.^۱ حسن صاغانی در علوم اسلامی و لغت عرب امام عصر گشت و حتی در مصر و حجاز و شام هم شهرت یافت. چون در مدارس غزنه پرورده شده بود^۲ بنا بران در هند بهترین ممثل فرهنگ و دانش افغانی شمرده می شد و حتی در کتاب العباب الذاهر قاموس عربی نا تمام خود که نسخه ۹ جلد خطی آن در استانبول است، همواره در شرح برخی از کلمات عربی، مقابل آنرا از «لسان غزنویه» نیز می آورد^۳ و کتاب مشارق الانوار وی در حدیث شهرت بین الاسلامی دارد، و شاگردان معروف خراسانی را مانند محمود بن عمر هروی و برهان الدین محمود بلخی و غیره پرورده است.^۴

جانشین دیگر سلطان معزالدین محمد غوری سلطان ناصر الدین قباچه (۶۰۷ - ۶۲۵ هـ = ۱۲۱۰ - ۱۲۲۷ م) است که مرد دانشمند پرور کاردانی بود و بعد از حادثه مغول بسا اکابر خراسان و غور و غزنه بخدمت او پیوستند، و او در حق همگنان انعام و اکرام وافر میفرمود.^۵ از جمله این اکابر و دانشمندان مرد فاضل سدید الدین محمد عوفی^۶ مولف قدیمترین تذکره شعراء فارسی لباب الالباب و کتاب بسیار مهم جوامع الحکایات و غیره است، که در یک خاندان علمی بخارا بدنیا آمد، و در مدت ۲۰ سال از دانشمندان معروف عصر در سمرقند و نیشاپور و هرات و سیستان و دیگر بلاد خراسان استفاده نمود^۷ و از راه غزنه بحضور قباچه رسید و بحیث امام شاهی و واعظ دربار مقرر شد و در سنه (۶۱۷ هـ = ۱۲۲۰ م) قاضی القضاة شهر گنجهایت سند بود، وی کتاب الفرغ بعد الشدة تألیف قاضی محسن بن علی تنوخی (متوفی ۳۸۴ هـ

-
۱. سبحة المرجان ص ۲۸، تذکره علمای هند ص ۴۸، بزم مملوکیه ص ۲۸، بغية الوعاة ص ۲۷۷.
 ۲. امام حسن صغانی، معارف اعظم گده ۱۹۵۹.
 ۳. نسخه خطی العباب.
 ۴. نزهة الخواطر ص ۱۳۹.
 ۵. طبقات ناصری ۱ ر ۴۹۲.
 ۶. مقدمه جوامع الحکایات دکتور نظام الدین ۵۱۴.
 ۷. لباب الالباب ۲۹۱۴۴۱.

(= ۹۹۴ م) را بفارسی بنام قباچه در سنه (۶۲۰ هـ = ۱۲۲۳ م) ترجمه کرد^۱ و چون با عین الملک وزیر قباچه محشور گردید، تذکره^۲ لباب الالباب را که مشتمل بر احوال و اشعار شعرای فارسی زبان هند و خراسان و ماراء النهر و سیستان و غزنه و غور و غیره است از قدیمترین عهد تا زمان خود در سنه (۶۱۸ هـ = ۱۲۲۱ م) بنام این وزیر دانشمند نگاشت که مهمترین مأخذ تاریخ ادبیات فارسی است. عوفی بعد از سقوط قباچه بدربار سلطان شمس الدین ایلتتمش و وزیرش نظام الملک محمد جنیدی پیوست و کتاب ضخیم جوامع الحکایات و لوامع الروایات را در چهار جلد نوشت (حدود ۶۳۰ هـ = ۱۲۳۳ م) که دارای (۱۱۱۳) حکایات است^۳ عوفی بزرگترین ممثل فرهنگ و ادب فارسی و انشای خراسانی در دیار هند بود، و در آثار خود بسا مآثر هندی را هم محفوظ داشته است.

دربار قباچه و وزیر دانش پرور عین الملک ملتقای دو مدنیت خراسانی و هندی بود، که از کارهای بسیار مهم فرهنگی آن حفظ و ترجمه کتاب خیلی گرانبهای تاریخ سند منهاج الدین و الملک یا چیچ نامه یا فتح نامه است، که محمد بن علی بن ابی بکر کوفی که بر زبانهای عربی و فارسی احاطه داشت، و در کنف حمایت شرف الملک رضی الدین و پسرش عین الملک در اوچه میزیست، در سال (۶۱۳ هـ = ۱۲۱۶ م) به ارور و بکهر سند رفت و در آنجا نزد قاضی امام اسماعیل بن علی بن محمد ثقفی که اجدادش از آغاز فتح اسلامی دران شهر می زیستند و در فصاحت و فنون علوم فارسی بی نظیر بود، تاریخ سند را به لغت حجازی (عربی) دید که از اسلافش میراث مانده بود، وی این کتاب را بنام فوق ترجمه کرده و بوزیر موصوف تقدیم داشت.^۳ درین کتاب احوال فتوحات عرب و راجگان سند و احوال عمرانی و حیاتی و ادبی سند با برخی از روایات و داستانهای مقامی نوشته شده، که بهترین شارح امتزاج کلتور مقامی و خراسانی شمرده میشود.

۱. فهرست اندیا آفس ۵۰۴.

۲. بزم مملوکیه ص ۴۶.

۳. دیباچه چیچ نامه ص ۱۰.

سلطان شمس الدین ایلتمش (۶۰۷ - ۶۳۲ هـ = ۱۲۱۰ - ۱۲۳۶ م) نیز از پادشاهان بزرگ علم دوست و عرفان پرور بود، که در محیط فرهنگ و ادب و تصوف خراسان نشو نما یافته^۱ و با ارباب تصوف و شیوخ خانقاه ارادت داشت^۲ و دربارش هم مجمع این طایفه ها بود، که منهاج سراج در باره او گوید: «هرگز پادشاهی به حسن اعتقاد و آب دیده و تعظیم علما و مشایخ مثل او نیامده»^۳ و بقول ابن بطوطه پادشاه عالم و فاضل بود^۴ و بدربارش همواره مذاکرات علمی و دینی میشد، و امثال شیخ الاسلام سید نورالدین مبارک غزنوی در حضورش احکام اسلامی و اصول فرماندهی را با شرح و تفصیل بیان کردی، و خود وی نیز آرای حکیمانه در امور سلطنت داشتی که مورخ هند ضیا برنی آنرا شرح داده است.^۵

عصامی شاعر مورخ آن عصر منظر دهلی را با احوال فرهنگی آن درین ابیات بخوبی میکشد، که ما مقدار سیر فرهنگی و فکری را بهند ازان خوب تخمین کرده می توانیم:

سپاهش در اقصای آن ملک تاخت	بدهلی چنان تخت گاهی بساخت
بلی لذتی باشد اندر جدید	دران شهر یک رونقی شد پدید
رسیدند در وی ز ملک عرب	بسی سیدان صحیح النسب
بسی نقشبندان اقلیم چین	بسی کاسبان خراسان زمین
بسی زاهد و عابد از هر بلاد	بسی عالمان بخارا نژاد
ز هر شهر و هر اصل سیمین بران	ز هر جنس صنعت گران
بسی اهل دانش ز هر مرز و بوم	حکیمان یونان طبیبان روم
چو پروانه بر نور شمع آمدند ^۶	در ان شهر فرخنده جمع آمدند

۱. طبقات ناصری و سیر العارفین ۱ ر ۲۸، فوائد الفواد ص ۲۱۲، فوائد السالکین ص ۱۶.

۲. بزم مملوکیه ص ۱۶ ببعد.

۳. طبقات ناصری.

۴. ترجمه اردو و سفر نامه ابن بطوطه ص ۵۸.

۵. تاریخ فیروز شاهی ص ۴۲-۷۰ ببعد.

۶. فتوح السلاطین ص ۱۱۴.

همدرین دوره صدر جهان قاضی القضاة منهاج سراج جوزجانی از دودمان امام عبدالخالق جوزجانی که از رجال معروف سیاسی و ادبی و قضائی دربار غور و غزنه و بامیان بود، در اوائل سال (۶۲۴ هـ = ۱۲۲۶ م) از راه غزنه و دریای سند به اوچه آمد و از حضور سلطان ناصر الدین قباچه ریاست مدرسه فیروزی و قضای لشکر باو سپرده شد^۱ و بعد ازان در عصر ایلتمش و اخلاف وی در دهلی و دیگر بلاد هند به امور قضا و علم پرداخت، و تاریخ معروف طبقات ناصری را بنام سلطان ناصر الدین محمود در سنه (۶۵۸ هـ = ۱۲۵۹ م) در دهلی نوشت که از مهمترین آثار ادبی و تاریخی این دوره شمرده می شود. این مورخ و نویسنده دانشمند فارسی که کتابش شهکار ادب و سلیس نویسی است، تاریخ و اوضاع سیاسی و اجتماعی هند و هندیان را به تفصیل نوشته و ملوک و امرائی را که از خراسان بهند آمده بودند، با کارنامه‌های جنگی و ادبی و دینی شان ذکر کرده است.

از طایفه شعراء فارسی ابوبکر بن علی روحانی سمرقندی از غزنی آمده^۲ و دبیر مملکت تاج الدین ریزه از خود دهلی بر خاسته، وی در یک بیت امتزاج فرهنگ هندی و خراسانی را خوب توضیح میدهد:

مولد و مشأمین در خاک هندوستان مرا

نظم و نثرم بین که از آب خراسان آمده

همچنان ملک الوزراء ابوبکر احمد جامی و فرزندش مجد الملک بهاء الدین علی از خراسان بدهلی آمدند و شهاب مهمره که بقول امیر خسرو در الهیات و حکمت و ریاضی و علوم معقول و منقول استاد بود^۳ بار اول حمد و نعمت و مضامین تصوف را در قصاید مصنوع فارسی هند داخل نمود^۴ و شیخ عماد الدین شفورقانی (شبرغانی) قاضی ممالک و امیر فخر الدین عمید ستامی لویکی که از اخلاف خاندان لویکی غزنه

۱. طبقات ناصری طبقه ۱۴.

۲. روز روشن ص ۲۵۶.

۳. هشت بهشت امیر خسرو.

۴. شعر قدیم فارسی در هند دکتور اقبال حسین ص ۱۹۷.

و شاعر و دبیر زبردست و مستوفی ممالک هندوستان بود^۱ و مولانا برهان الدین محمود بلخی که در هندوستان بزرگتر ازو عالم نبود^۲ و شیخ سراج الدین ابوبکر یوسف سجزی (سیستانی) عالم بزرگ فقه و ادب^۳ و مولانا شرف الدین ولوالجی (تخارستان) که در دهلی درسگاه فقه وی مشهور بود^۴ از مشاهیر علمی و ادبی اند که در انتقال افکار و سنن ادبی خراسان بهند مواقع نمایان و تألیفات و اشعار نغز و بدیع دارند.

در اواسط قرن هفتم هجری دو رفیق جانی امیر خسرو بلخی و حسن سجزی قابل تذکر است، خانواده امیر خسرو از بلخ و حسن سجزی از سیستان است، که هر دو از فکر و فرهنگ خراسانی در هند نمایندگی کرده اند، و دواوین اشعار و کتب زیاد نوشته اند. امیر خسرو را می توانیم نمونه خوب اختلاط فرهنگ افغانستان و هند بدانیم، این شاعر مقتدر فکر هندی را در شعر فارسی پرورانید و گاهی هم بزبان هندی شعر گفت و موسیقی هندی را با فکر خراسانی در آمیخت^۵ و در همین دوره است که موسیقی هندی باستانی هند نیز بامتزاج عناصر خراسان رنگ نوی گرفت و اصطلاح قوال و قوالی که باستناد بیهقی از عصر غزنویان در خراسان و غزنه موجود بود^۶ بهند آمد و در شعب فن وسیع موسیقی هندی بحیث موسیقی خانقاه و مسلمانی جای گرفت.

انتقال ادب پشتو در عصر غوریان:

یکی از خصایص کلتوری دوره غوریان اینست که خانواده سوریان غوری یا (آل شین اسپه) از مردم قدیم و اصیل خود افغانستان بودند؛ و بنا بران با زبان دری و پشتو یکسان علاقه داشته و در دربار خود سخنوران هر دو زبان را می پرورانیدند؛

۱. مخزن الغرایب و نزهة الخواطر ۱ ر ۱۸۷.
۲. تاریخ فیروز شاهی ص ۴۶.
۳. تاریخ فیروز شاهی ص ۴۶.
۴. نزهة ۱ ر ۶۳، برنی ص ۴۶.
۵. زندگانی و کارهای امیر خسرو از وحید میرزا ص ۲۴۰.
۶. تاریخ بیهقی ص ۵، ۵۶۶، ۷۱.

درین مورد عیناً مانند لودیان ملتان که ذکر آنها گذشت رفتار میکردند، چنانچه یکی از اجداد این دودمان جهان پهلوان امیر کرور سوری (متوفی ۱۵۴ هـ = ۷۷۰ م) در پشتوی قدیم حماسه بسیار نیرومندی دارد، و قصیده سرای مقتدر پشتو شکارندوی غوری که در سفرهای جنگی سلطان معز الدین محمد غوری با او همراه بود، در تصویر مناظر عبور لشکری این شهنشاه از دریای سند و فتوحات لشکری و کلتوری وی در سند قصیده بسیار بلیغ پشتو سروده، که ما جریان این حرکت فکری را با لشکری سلطانی یکجا بهند ازان تخمین میکنیم و بعد ازان می بینیم که یکی از مشاهیر مشایخ این دوره حضرت ملکیار غرشین (حدود ۵۸۰ هـ = ۱۱۸۴ م) که در دهلی مدفون است^۱ در میدان جنگ لشکر غوری در هندوستان حماسه جنگی رجزی را در تشجیع غازیان افغانی می سراید، و حضرت قطب الدین بختیار کاکای که ذکرش در جمله صوفیان گذشت نیز اشعار دل انگیز عشقی پشتو دارد، و این مرد بزرگ هم در دهلی مدفون است.^۲

باری فتوحات غوریان، انتقال ادب پشتو مانند فارسی در هند بنظر می آید، و این دنباله سیرییست که با لودیان ملتان آغاز شده بود، و دامنه آن در زمان غوریان تا دهلی میرسید، و تا کنون هم این دو نفر شعرای قدیم پشتو در قلب هند بخواب خوش آرمیده اند.^۳

نشر فرهنگ افغانی و هندی بدست سلاسل سلاطین افغانی بعد از غوریان:
بعد از قتل سلطان معزالدین محمد غوری (۶۰۲ هـ = ۱۲۰۵ م) سلسله های سلاطین و اومرای افغانی که از رجال دربار غوریان و یا بازماندگان فاتحان و نواردان افغانی و خراسانی بودند بتدریج در تمام هند از کرانه های سند تا بنگال و جنوباً تا دکن باقی ماندند، و این حکمداران افغانی تا فتح هند بدست انگلیسی (حدود ۱۸۵۷ م)

۱. مخزن افغان (خطی)، تاریخ فیروز شاهی ص ۱۳۴.

۲. آئین اکبری و فرشته و مخبر الواصلین.

۳. برای تفصیل رجوع شود به پته خزانه، پنبتانه شعرا ج ۱، تاریخ ادب پنبنتو ج ۱ طبع کابل.

برین سرزمین حکم راندند، و بدست ایشان بنای فرهنگ هندی و افغانی گذاشته و استوار تر شد. درین هفت قرن به لکها نفوس و افراد و هزاران خانواده و رجال علم و ادب و جنگ و صنعت و دین و فرهنگ از افغانستان به هند آمدند و از آنجا سنن فرهنگی و افکار و عقاید و آرت و هنر و دیگر خصایص اجتماعی خود را بهند منتقل نمودند، و این سلسله های شاهان قرار ذیلند:

۱: سلاطین معزیه هند، که چاکران سلطان معزالدین غوری^۱ و همه از مردم افغانستان بودند، و این نام و تعبیر منهاج سراج که مورخ معاصر ایشان است، نسبت به (خاندان غلامان) که مورخین ما بعد نوشته اند، اصح و افضل است، زیرا این شاهان از رجال و سپه سالاران برگزیده و مجرب و با فرهنگ دربار غور بودند (۱۲۰۶ - ۱۲۹۰ م).

۲: خلجیان: که اکنون در افغانستان غلجیان گوئیم، و بتصریح منهاج سراج محمد بختیار از خلج غور و بلاد گرمسیر بود،^۲ وی در بهار و بنگال و جبال شمالی آن فتوحات کرد، و لکهنوتی را پایتخت ساخت، و از همین غلجیان افغانی محمد شیران خلج و علی مردان خلجی و غیاث الدین حسین خلجی در هندوستان شرقی و وادی گنگا شاهان فرهنگ دوست بودند، که تخم ثقافت افغانی را دران دربار پروردند. این خلجیان افغانی تا اکنون بنام ایشان خلج (روزگان قندهار) و خلج (وادی هلمند) و خلج غزنه موجود است از غزنی تا کلات در وادی ترنک بنام غلجی افتاده اند، چون بعد از قرن (۴) با یفتلیان (ابدالیان) آمیخته اند^۳ بنا بران برخی از مورخان ایشان را اشتباه ترک گفته اند، ولی محمود کاشغری (۴۶۶ هـ = ۱۰۷۳ م) تصریح کرده، که خلجیان خود را از جمله غزان تورک نمی شمارند^۴ و نیز جغرافیه نگار دیگر محمد بن نجیب بکران (در حدود ۶۰۰ هـ = ۱۲۰۳ م) کلمه خلج را یک نوع تصحیف غلج

۱. طبقات ناصری ۱ ر ۴۸۸.

۲. طبقات ناصری ۱ ر ۴۹۵.

۳. ایران‌شهر مارکوارت ص ۲۵۱ و حواشی مینارسکی بر حدود العالم ص ۳۴۸.

۴. دیوان لغات الترک ۳ ر ۳۰۵.

خوانده^۱ و خلجیان را خلجیان تورک نمی شمارد، و علاوه برین ضیاء برنی مورخ هند (حدود ۷۵۸ هـ = ۱۳۵۶ م) خلجیان را از تورکان جدا میکند.^۲ علاوه بر خلجیان فوق شش نفر دیگر هم در دهلی از (۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰ م) حکم رانده اند، که مآثر فرهنگی فراوان در هند دارند.

۳: تغلق شاهیان (۱۳۲۰ - ۱۴۱۲ م)

۴: سادات خضر خانیه: که به تصریح یحیی سهروندی (حدود ۸۳۰ هـ = ۱۴۲۷ م) اصلا افغان^۳ و از اولاد ملک سلیمان حاکم ملتان اند، و در (۱۴۱۴ - ۱۴۴۳ م) بر دهلی و هند حکم راندند.

۵: لودیان افغانی از بقایای لودیان قدیم ملتان و اولاد بهرام خان لودی حکمران آن سر زمین اند^۴ که از (۱۴۵۱ - ۱۵۲۶ م) در دهلی سلطنت کردند و بمدنیّت و فرهنگ اسلامی و افغانی در هند خدمات شایانی نمودند.

۶: سوریان افغانی که قبایل زوری تا کنون در شمال هرات و نیز در دامنه‌های کوه سلیمان بنام سوری موجود اند، و در اوایل عصر اسلامی نیر سوریان غوری از اجداد پادشاهان غور بودند، مؤسس سوریان هند پادشاه مدنیّت پرور شیر شاه سوری است که از (۱۵۴۰ تا ۱۵۵۵ م) در هند سلطنت کرد.

علاوه برین امرای غوری و غزنوی و خراسانی که پادشاهان مذکور بهند آمده بودند، بهر طرف در کشمیر و بنگال و مالوه و گجرات و خاندش و جونپور و دکن بنامهای عماد شاهی و نظام شاهی و عادل شاهی و قطب شاهی و الیاس شاهی و حسین شاهی و کرانی و غوریان و خلجیان و فاروقیان و بهمنیان و برید شاهیان وغیره قرنهای حکم راندند^۵ که این مردم در بر عظیم هند در موارد فرهنگی و فکری و

۱. جهان نامه خطی ورق ۱۷.

۲. تاریخ فیروز شاهی ص ۱۷۳، رویداد کانگرس تاریخ هند ۱۹۳۹ مقاله خلجیان ترک نبودند.

۳. تاریخ مبارک شاهی طبع بنگال.

۴. زمباور ۲ ر ۴۲۵ ترجمه عربی.

۵. رجوع کنید زامباور و دول اسلامی و طبقات سلاطین اسلام از لین پول.

مدنی و بسط مدنیت هندی و افغانی کارنامهای درخشان دارند؛ و هنگامیکه سلطان فیروز شاه خلجی بسال (۶۹۸ هـ = ۱۲۹۸ م) بنای راحتگاه مسافران را در صحرای گوالیار هند می نهاد، لب لباب احساسات بشر دوستی و مدنیت پروری خود را درین بیت فارسی که جامع تمام مزایای انتقال فرهنگ مدنیت افغانی در هند است، گفته بود:

این سنگ شکسته زان نهادیم ز دست
باشد که شکسته ئی درو آساید